

محمدعلی موحد

مبالغه مستعار

اسناد محرمانه بریتانیا و ادعای شیوخ بر جزایر تنب و ابو موسی

«النزاع بین دولة الامارات العربی و ایران حول
جزر ابو موسی و طناب الکبری و الصغری فی
الوثائق البريطانیه» (۱۷۶۴ - ۱۹۷۱) تألیف:
الدکتر ولید حمدی الاعظمی، دارالحکمه لندن
۱۹۹۳.

شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۱ - پیش درآمد
رتال جامع علوم انسانی

من این نوشته را به بهانه کتاب دکتر ولید اعظمی که اسم و مشخصات آنرا در بالا آورده‌ام در دست گرفتم. نخست گمان می‌کردم که نوشته من از نظر طول و تفصیل از حد یک مقاله متوسط در معرفی و نقد کتاب فراتر نخواهد رفت. اما دو صفحه بیشتر نوشته بودم که دریافتم که حق مطلب جز در چارچوبی وسیعتر و بحثی بقول قدیمیها «مشبعتر» میسر نمی‌شود. ناچار راهی دیگر در پیش گرفتم و عنان قلم را رها کردم تا در بند بلندی و کوتاهی مقاله نباشد. من کتاب این نویسنده عراقی را با شوق و ولع زیاد خواندم زیرا که با موضوع آن آشنائی دیرین داشتم. سابقه آشنائی من به حدود سی یا سی و پنج سال پیش می‌رسید. در آن ایام مسأله استفاده از منابع نفتی زیر آبهای خلیج فارس تازه مطرح شده بود و شرکتهای نفتی برای فعالیت در این نواحی اظهار تمایل می‌کردند و برای این کار می‌بایستی که ما محدوده آبهای ساحلی و فلات قاره خود را

مشخص می‌کردیم و این تحدید حدود، مطابق موازین حقوقی ملازمه داشت با تعیین پیشرفته‌ترین نقاط خطوط مرزی در ساحل اصلی کشور و نیز معلوم و مشخص ساختن جزایری که در ورای خط مرزی مزبور متعلق به ایران بودند.

موقعیت طبیعی جزایر

بسیاری از جزایر کوچک و تخته‌سنگهایی که در وسط خلیج فارس پراکنده‌اند تا این اواخر بیشتر بعنوان موانعی در راه دریانوردی یا پناهگاهی برای صیادان و قاچاقچیان مورد نظر قرار می‌گرفتند. تنب بزرگ در پنجاه کیلومتری بندرلنگه از این جهت که در فصل باران علف زیادی در آن می‌روئید و چراگاه مناسبی برای اغنام و احشام می‌شد درخور اهمیت بود و تنب کوچک حتی از این نظر نیز ارزشی نداشت. اهمیت ابوموسی در شصت و هفت کیلومتری بندرلنگه که بزرگتر و برای زندگی مناسبتر است بیشتر به لحاظ معادن خاک سرخ آن بود. در نیمهٔ دوم قرن بیستم که من از آن سخن می‌گویم ملاحظات دیگری در میان آمده بود و این جزایر اهمیت اقتصادی و استراتژیک تازه‌ای پیدا کرده بودند.

بریتانیا و قیمومت شیوخ

در سی سال پیش دولتی بنام امارات متحدهٔ عربی وجود نداشت. شیخ‌نشینهای ساحل جنوب خلیج فارس در زیر علم انگلستان بودند. یعنی این بریتانیا بود که به نام شیوخ رأس الخیمه و شارجه، تنب و ابوموسی را در تصرف داشت و ایران که این جزایر را جزئی از خاک خود می‌دانست ناگزیر بود که در لندن و با مسئولین وزارت خارجه بریتانیا به مذاکره بنشیند. من هم که مشاور حقوقی شرکت ملی نفت ایران بودم در این مذاکرات حضور داشتم. چک و چانه‌زدن با انگلیسیها، در آن زمان به جایی نرسید. یک طرف متصرفی بود که به دستاویز حفظ حقوق محجورین تحت حمایت خود سرسختی می‌نمود و با تکیه بر «استاتسکو» خواهان ادامهٔ تصرفات خود بود و از طرف دیگر مطالبهٔ حجت و سند می‌کرد که بگوید چرا و به چه دلیل این جزایر را از آن خود می‌داند؟ آن جزایر قریب به مدت یکصد سال از تصرف ایران خارج بود و هر بار که ایران درصدد برآمده بود به آنها نزدیک شود با مقاومت و عکس‌العمل تهدیدآمیز بریتانیا مواجه شده بود.

اکنون دیگر وضع چنان نیست. بریتانیا از معرکه کنار رفته است. ایران تصرف بالفعل در جزایر دارد. تصرفی که لااقل در مورد ابوموسی مستند به توافق با خود صاحب‌عنه است یعنی کسی که بریتانیا مدعی حفظ حقی برای او بود و حالاً نیز دیگران به ادعای حق او شاخ و شانه برای ایران می‌کشند. اکنون دیگر در هیچ جا مسموع نخواهد بود که فقط از ایران حجت و سند خواسته شود. مدعی نیز باید حجت و سند بیاورد که چرا آن جزایر را از آن خود می‌داند و بدیهی است که اگر چنین حجت و سندی موجود باشد در میان اسناد وزارت خارجه بریتانیا خواهد بود. من از

چندی پیش شنیده بودم که عده‌ای در یکی از دانشگاه‌های انگلستان، و عده‌ای دیگر در یکی از مراکز علمی آلمان، مأمور مطالعه و گردآوری دلایل و مدارک برای این ادعاها شده‌اند. شیوخ خلیج فارس چه کنند که در برابر وضع بغرنجی قرار گرفته‌اند. مدت یکصد سال بریتانیا از حقوق آنها بر این جزایر دم زده بود و اینک دایه‌های دیگری پیدا شده‌اند، بریتانیا برای حفظ سلطه بلامنازع خود در خلیج فارس این پیراهن عثمان را علم کرده بود و اینان نیز برای خاطر مقاصد خود سروصدا راه انداخته‌اند تا مبادا که آب صاف گردد و ماهی‌گیری به آسانی میسر نشود.

به هر صورت، در وضع فعلی، ادعاهائی به نام شیوخ مطرح شده است. دیگران به نام آنها تصمیم گرفته‌اند و آنها را در وضع ناجوری قرار داده‌اند و آنها راهی جز خرج کردن پول و استخدام پژوهشگر و نویسنده و مورخ و حقوقدان برای سروسامان دادن به این ماجرا و دست‌وپا کردن ظاهری آراسته به ادعائی که به تعبیر سعدی جز یک «مبالغه مستعار» نیست، ندارند.

کتاب حمدی و معرفی اجمالی آن

و همین است که من وقتی دیدم آقای ولید حمدی اعظمی دکتر در علوم سیاسی و استاد دانشگاه دست به کار شده و بررسی مسأله را بر اساس اسناد سری وزارت خارجه بریتانیا بر عهده گرفته‌اند بسیار خوشحال شدم. کتاب حمدی در ۲۰۰ صفحه مشتمل بر یک مقدمه و شش فصل و ضمائم است. فصل اول مروری است بر ریشه‌های تاریخی اختلاف از اوائل قرن نوزدهم تا دهه سوم قرن بیستم، و فصول دیگر جریان امر را در دهه‌های بعدی تا آخر سال ۱۹۶۲ تعقیب می‌کند. با گذشت سی سال از آن تاریخ اینک مهر «محرمانه و سری» از روی این اسناد برداشته شده و اظهارنظر در قوت و اعتبار آنها برای اهل تحقیق میسر گشته است. اما متأسفانه آقای ولید حمدی اهل دقت و تأمل و نقد علمی نیست و کارش حداکثر از دایره ترجمه و نقل ساده محتویات پرونده‌ها فراتر نمی‌رود.

مؤلف در مقدمه نسبتاً کوتاهی که بر کتاب نوشته مقداری از همان لاطائلات را که اخیراً در رسانه‌های غربی راجع به سیاست توسعه طلبانه و فعالیتهای تسلیحاتی ایران انعکاس دارد نقل می‌کند. بنا به گفته مؤلف، ایران از سال ۱۹۹۱ به این طرف (یعنی تا نشر کتاب در ۱۹۹۳) بالغ بر دو میلیارد دلار اسلحه از کشورهای مستقل مشترک المنافع خریده و با عده‌ای از دولتها قراردادهای همکاری نظامی منعقد کرده است. کارشناسان روسی در پروژه‌های مختلف از جمله در پروژه مونتاژ هواپیمای میگ ۲۹ در شمال ایران فعالیت دارند. چین یک نیروگاه اتمی به ایران فروخته و روسیه دست به کار ساختمان دو نیروگاه اتمی است و این همه علاوه بر ده نیروگاه اتمی دیگر است که ایران از پیش داشت. تهران با استمداد از چین و کره جنوبی تولید گازهای سمی را مورد نظر قرار داده است. ایران با خرید سه فروند زیردریائی قصد دارد که جزیره ابوموسی را به مرکز فعالیتهای دریائی خود مبدل سازد همچنانکه طی جنگ ایران و عراق نیز از همین جزیره برای حملات دریائی خود استفاده می‌کرد...

مؤلف، پس از این افسانه‌سرایها که میزان صداقت و صمیمیت و بیطرفی او را روشن می‌سازد، به تفاهم‌نامه مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ راجع به ابوموسی، بین شیخ خالد قاسمی حاکم شارجه و دولت وقت ایران می‌پردازد و آن را یک «تفاهم‌نامه اجباری» می‌خواند که زیر فشار و تهدید ایران به امضاء رسیده و بر آن است که تفاهم‌نامه مزبور را می‌توان با استناد به ماده ۵۲ مقاله‌نامه وین (۱۹۶۹) لغو و بی‌اثر دانست.^۱ مؤلف یادآور می‌شود که بر اثر امضای این تفاهم‌نامه، عراق در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ بریتانیا را به مسامحه در حفظ حقوق حکام عرب متهم دانست و روابط سیاسی خود را با ایران و انگلستان قطع کرد. دو روز بعد (دوم دسامبر ۱۹۷۱) دولت امارات عربی نیز در برابر استقرار قوای ایران در ابوموسی به اعتراض برخاست و در سوم دسامبر کشورهای الجزایر و عراق و یمن جنوبی شکایت به شورای امنیت بردند.

۲- قواسم شارجه و رأس الخیمه

با این پیش‌درآمد به فصول اصلی کتاب می‌رسیم که در صفحه ۱۳ با این ادعا آغاز می‌شود:

«اسناد قرن نوزدهم مربوط به ساحل غربی خلیج فارس که در آرشیو حکومت هندوستان مربوط به سال ۱۸۷۱ در لندن موجود است به نحو قاطع مدلل می‌سازد که این جزایر از سال ۱۷۵۰ که شیوخ قواسم رأس الخیمه و شارجه در بندرلنگه از ساحل ایران حکومت داشته‌اند در مالکیت شیوخ مزبور بوده است».

سوابق تاریخی

قاسمی‌ها یا شیوخ قواسم (جواسم) رأس الخیمه و شارجه کی بودند و چگونه در بندرلنگه حکومت داشتند؟ اسنادی که از آرشیو حکومتی هندوستان به جای مانده است حکایت می‌کند که این شیوخ نخست در ۱۷۲۷ از رأس الخیمه به ساحل ایران دست‌اندازی نمودند و بندر باسیدو (باسعیدو) را در کنار جزیره قشم اشغال کردند. لیکن در ۱۷۳۷ از سوی ایرانیها بیرون رانده شدند. ایرانیها اشغالگران را تا خود رأس الخیمه تعقیب کردند و آنجا را به تصرف خویش درآوردند ولی در آنجا نماندند و قاسمیها را به حال خود بازگذاشتند. پس از وفات نادرشاه در ۱۷۴۷ قاسمیها دیگر بار به ساحل ایران برگشتند تا در سال ۱۷۶۷ قوای کریم‌خان زند آنها را از لنگه بیرون راند. پس از وفات کریم‌خان در ۱۷۷۹ قاسمیها برای بار سوم به لنگه بازگشتند و این بار با دولت ایران کنار آمدند و تابعیت این کشور را پذیرفتند. دولت ایران نیز شیخ قاسمی را به فرمانداری لنگه گماشت و از آن پس به مدت یکصد سال یعنی تا ۱۸۸۷ فرمان حکومت لنگه به نام شیوخ قاسمی صادر می‌شد و آنان مالیات مقرر را به دولت ایران می‌پرداختند، جزایر ابوموسی و تنب و سری (هری - سیری) نیز در حوزه حکومتی آنان قرار داشت.^۱

این اطلاعات را که مؤلف از گزارشی که وزارت هند بریتانیا در سال ۱۹۲۸ تهیه کرده بود نقل کرده است، با استفاده از منابع مستقل تاریخی باید تکمیل کرد زیرا چنانکه اشاره کرده ایم درک درست داستان اختلاف بر سر این سه جزیره، جز در چارچوب وسیعتر سیاست انگلیس در خلیج فارس و سوابق ارتباطات انگلیسیها با ایران از نخستین روزهایی که به دریای هند راه پیدا کردند، میسر نیست و این سابقه به سال ۱۰۳۲ هجری (۱۶۲۲ میلادی) می رسد که کشتیهای جنگی انگلیسی در بازپس گرفتن هرمز و قشم از پرتغالیها به کمک امامقلیخان سردار شاه عباس صفوی آمدند^۳، انگلیسیها اصرار داشتند که در مقابل این کمک، قلعه هرمز به آنان واگذار شود و تجارت انگلیس در بندرعباس برای همیشه از مالیات معاف گردد. پس از آن هم در مقاطع زمانی دیگر، فشار شدید انگلیس برای در دست گرفتن بندر بوشهر و جزایر خارک، هنگام و قشم تکرار شده است. هنگام و قشم را به نام سلطان مسقط مطالبه می کردند و چون این ادعا به جایی نرسید پیشنهاد کردند که قشم بعنوان اجاره از طرف دولت ایران در اختیار آنان قرار داده شود.

خارک را هم که دولت از واگذاری آن خودداری نمود می خواستند «بعنوان ملک شخصی تصرف کنند»^۴.

در آن زمان جز حکومت آل ابوسعید که در عمان مستقر بود قبایل مختلف عربی در ساحل جنوبی خلیج فارس زندگی می کردند. نامدارترین و بانفوذترین این قبایل بنی یاس و قواسم بودند. از رأس الخیمه (که ایرانیها آن را جفاره^۵ می خواندند) تا دبی حوزه نفوذ قواسم بود که ام القوین و عجمان و شارجه در این بخش قرار دارد و از دبی به آن طرف در دست کمابیش بیست قبیلۀ دیگر بود که زیر نفوذ بنی یاس بودند. بنی یاس بیشتر با فرمانروایان عمان (آل ابوسعید) همسویی نشان می دادند و زندگی آرامتری داشتند ولی قواسم بیشتر به راهزنی دریائی و غارت کشتیهای بازرگانی می پرداختند و به همین مناسبت سواحل جنوبی خلیج فارس را اروپائیان ساحل دزدان، Pirate Coast می خواندند.

اصل و تبار قواسم

اما پاسخ اینکه قاسمیها از کجا آمده اند زیاد روشن نیست. عده ای آنها را از اعقاب قبائلی می دانند که در قرن اول هجری از نجد به عمان مهاجرت کرده اند و دیگران می گویند که آنها پیشتر در سیراف (طاهری) واقع در ساحل ایران می زیسته اند و پس از ویرانی آن به ساحل مقابل در مسقط و رأس الخیمه رفته اند و این قبایل تا مدتهای مدید به همین مناسبت بنی سیراف خوانده می شدند. در میان خود قاسمیها روایت چنان است که آنها از ساحل ایران آمده اند و اصلشان از عراق بوده است. عده ای از محققین نیز این روایت را تأیید کرده اند.^۶

قواسم و فرمانداری لنگه

در هر حال آنچه مسلم است پس از مرگ نادرشاه در ۱۷۴۷ (۱۱۶۰ هجری قمری) حاکم بندرعباس و هرمز ملاعلی شاه نام که برای پرداخت بقایای مالیاتی از سوی ناصرخان حاکم لار در فشار گذاشته شده بود، به یاغیگری برخاست و در برابر قوای ناصرخان از قبایل عرب ساحل عمان که با قایقهای خود در راهزنیهای دریائی کُر و قری داشتند و نام و آوازه‌ای بهم رسانیده بودند مدد خواست. وی با شیخ قاسمیها به نام رشیدبن مطر طرح اتحاد ریخت و دختر خود را به او داد. دارودسته ملاعلی به کمک قاسمیها به بندرعباس ریختند. اقامتگاه نماینده کمپانی هند شرقی در بندرعباس را غارت کردند و لنگه و کیش را نیز فراگرفتند. قاسمیها سرانجام بدست کریمخان زند از ایران بیرون رانده شدند، لیکن پس از مرگ او دیگر بار در ۱۷۷۹ (۱۱۹۳) به ایران آمدند و این بار به فرمانبرداری از دولت ایران گردن نهادند و در طول مدت یکصد سال شیوخ قاسمی از سوی دولت به فرمانداری لنگه و توابع آن منصوب می شدند. خویشاوندان قاسمیهای لنگه همچنان در ساحل دیگر خلیج فارس، از رأس الخیمه در شرق تا شارجه در غرب، می زیستند و تاخت و تازهای دریایی راهزنان همچنان ادامه داشت.^۷

درافتادن بریتانیا با قواسم

مقارن همان ایام که قاسمیهای لنگه در معرض حمله قوای کریمخان قرار گرفتند خویشاوندان آنان در آن سوی خلیج فارس نیز از سوی احمدبن سعید حاکم مسقط سرکوب شدند. در ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ هجری) باز برخورد شدیدی بین قواسم و فرمانروای مسقط پیش آمد. قاسمیها را وهابیهای نجد حمایت می کردند و حاکم مسقط از سوی انگلیسیها تقویت می شد. مسقطیها با قاسمیها آنقدر درافتادند که هر دو طرف ضعیف و ناتوان گشتند. انگلیسیها یک بار در ۱۸۰۸ به سرکوب قاسمیها اقدام کردند و بار دوم در ۱۸۱۹ بسیاری از کشتیهای آنان را به آتش کشیدند و برخی دیگر را به غنیمت گرفتند و رأس الخیمه را پس از شش روز محاصره با خاک یکسان کردند. انگلیسیها مصمم بودند که کار خلیج فارس را یکسره سازند و در این راه مسقطیها و قاسمیها را به امضای معاهداتی که به همان اصطلاح فارسی «قولنامه» خوانده می شد وادار کردند.

قواسم عمان و الزام اطاعت از بریتانیا

اولین این قولنامه‌ها را میرزا مهدی علی خان بهادر جنگ، یک ایرانی که نمایندگی انگلیسیها را بر عهده داشت، در جمادی الاولی ۱۲۱۳ مطابق اکتبر ۱۷۸۹ با سلطان مسقط امضا کرد. در آغاز قرن نوزدهم حکومت مسقط به دو بخش: سلطنت مسقط و امامت عمان تقسیم شد و در ۱۸۲۰ (۱۲۳۶) پس از آنکه قاسمیها بکلی از تاب و توان افتادند موافقت نامه‌ای در رأس الخیمه بین حکام و مشایخ عرب و نمایندگان بریتانیا به امضا رسید که بر وفق آن شیوخ قبایل عرب از رأس الخیمه و عجمان و ام القوین تا دبی و ابوظهبی و بحرین ملتزم شدند که از جنگ و جدل با یکدیگر و از

راهزنی در خشکی و دریا دست بردارند و مزاحم کشتیها نشوند و از آن پس نام «ساحل دزدان» (ساحل القراصنه: Pirate Coast) به «ساحل صلح» (ساحل الهدنه Trucial Coast) تغییر یافت و نیز در همان تاریخ که معاهده دسته جمعی مذکور بامضاء رسید التزامنامه‌های جداگانه‌ای نیز از هر یک از شیوخ گرفته شد و انگلستان خود را قیم و صاحب اختیار آنان دانست. از آن پس قصه انگلستان و مشایخ ساحل صلح یادآور قصه شیرینی است که در مثنوی مولانا آمده است؛ شیرینی که گاو را در طویله خورده و بر جای او خسبیده بود.^۸

قواسم لنگه و انگلستان

گفتیم که قاسمیهای لنگه در ساحل ایران روابط دوستانه را با خویشاوندان خود در ساحل دیگر خلیج فارس حفظ کرده بودند. در جریان گیروودار و برخوردهای قوای انگلستان با قاسمیهای ساحل دزدان در بیست ساله اول قرن نوزدهم، سفاین جنگی انگلیس بارها در تعقیب و جستجوی کشتیهای متعلق به قاسمیهای عمان به سواحل ایران حمله بردند و کشتیهای را که در بندر لنگه و بنادر تابعه آن مانند لافت و کنگان یافتند به آتش کشیدند. روابط بریتانیا با شیوخ لنگه در اوائل کار بهیچ وجه حسنه نبود لیکن کم کم همان سیاست ترغیب و تهدید که برای رام کردن قاسمیهای آن سوی خلیج فارس به کار رفته بود در قاسمیهای لنگه هم مؤثر افتاد و شیخ لنگه که نمایندگان بریتانیا در تهران تا مدتها از دستش شکایت داشتند مطیع و منقاد گشت و خود را در اختیار بالیوز بوشهر قرار داد. عوامل انگلستان در لنگه علناً اعراب محل را به تمرد در برابر دولت ایران و قبول تابعیت انگلستان تشویق و تحریک می کردند چندانکه کاسه صبر ناصرالدین شاه لبریز شد و در حاشیه یکی از گزارشها دستور داد به قوام الدوله نوشته شود که «برای بندر لنگه حاکم خوبی تعیین کند. لازم نیست حاکم عرب باشد. حاکم بسیار خوبی تعیین نماید».

۳- اسناد اداره محرمانه حکومت هندوستان

تماسهای محرمانه ایران با شیوخ

تفصیل اقدامات ایران برای عزل حاکم قاسمی لنگه و تجدید قدرت و نفوذ خود در شیخ نشینهای خلیج فارس در مجموعه‌ای بنام «خلاصه جریانات مربوط به سواحل ایران و جزایر از ۱۸۵۴ تا ۱۹۰۴» جزو اسناد اداره سیاسی و محرمانه حکومت هندوستان موجود است.^۹ بخشی از گزارشهای مندرج در فصل چهارم این مجموعه (از بند ۱۹۶ تا ۲۲۸) زیر عنوان «اقدامات مختلف برای استقرار نفوذ ایران در خلیج فارس از ۱۸۸۷ تا ۱۹۰۵» بدینگونه شروع می شود:

«سال ۸۸-۱۸۸۷ به لحاظ اقداماتی که توسط دولت ایران در اجرای یک

سیاست تهاجمی بمنظور استقرار نفوذ خود به جای موقعیت ممتاز

انگلستان در خلیج فارس انجام گرفت حائز اهمیت است. این اقدامات را صدراعظم امین‌السلطان در تهران و سرتیپ حاجی احمدخان که مدتی نائب‌الحکومه بوشهر بود و یک بازرگان ثروتمند ایرانی بنام ملک‌التجار که مدتی مسئولیت حکومت بنادر و امور گمرکی را بر عهده داشت رهبری می‌کردند.»

«در ماه اگست ۱۸۸۷ هنگامی که نماینده مقیم بریتانیا کننل رس Ross سرگرم رسیدگی به اغتشاشات نواحی مجاور بحرین بود اطلاعاتی دریافت کرد مبنی بر اینکه سرتیپ حاجی احمدخان در شرف مسافرت به ابوظبی و سایر نقاط «ساحل دزدان» است ... با توجه به موسم سفر و هزینه‌ای که چنین سفری مستلزم آن می‌باشد نماینده مقیم بریتانیا مشکوک شد که سفر احمدخان بر خلاف آنچه وانمود می‌کنند به منظور بازدید از دوستان قدیم نیست و مقصود جدی‌تر و مهمتری در میان است. بنابراین معاون اول نمایندگی با کشتی لورنس Lowrence به ابوظبی گسیل شد تا از نزدیک مراقب حرکات سرتیپ باشد و منظور اصلی او را از این سفر روشن گرداند. معلوم شد که حاجی احمدخان در لباس اونیفرم کامل در ابوظبی پیاده شده و چند روزی با شیخ بوده و از آنجا به دویبی رفته و دوباره به ابوظبی بازگشته و در نهایت با یک کشتی محلی به لنگه عزیمت کرده است.»

کوشش برای تشکیل يك اتحادیه منطقه‌ای از سوی ایران و مطالعات فرنگی

«اینکه احمدخان با شیوخ عمان چه مطالبی را در میان نهاده بود در آن زمان معلوم نشد زیرا که وی از آنها قول گرفته بود که موضوع را از مقامات بریتانیائی محرمانه نگاه دارند. معذک شیخ دبی با آنکه ظاهراً به قول خود وفادار مانده بود قضیه را به اطلاع سلطان مسقط رسانید و از این طریق معلوم شد که موضوع مذاکرات، پیشنهاد برای ایجاد روابط سیاسی نزدیکتری بین شیوخ مستقل عمان و دولت ایران بوده تا بدین وسیله خود را از سیطره نفوذ فعلی بریتانیا برکنار نگاه دارند. مبدأ و منشأ این فکر هرکجا بوده این نکته مسلم است که مسئولین حکومت ایران در آن هنگام این سودا را در سر می‌پختند که در برابر موقعیت بریتانیا تفوق سیاسی ایران را در سواحل و جزایر اطراف خلیج فارس تأمین کنند.»

«در چنین اوضاع و احوالی نماینده مقیم بریتانیا لازم دانست که تدابیری اندیشیده شود تا موقعیت ما در ارتباط با شیوخ ساحل متصالح عمان محفوظ بماند و هم شیوخ مذکور را به تعهداتی که در مقابل حکومت بریتانیا دارند متوجه گرداند و از آنان اطمینان کتبی بخواهد که وضعیت موجود را علی‌رغم انتریگهای ایران حفظ خواهند کرد. از این قرار شش نفر شیوخ مذکور طی نامه‌هایی ملتزم شدند که بدون موافقت حکومت بریتانیا با هیچ حکومت خارجی مکاتبه نخواهند کرد و هیچ تعهدی در مقابل آنها به گردن نخواهند گرفت و اجازه نخواهند داد که نماینده هیچ دولت خارجی بجز بریتانیا در خاک آنان مستقر گردد...»^{۱۱}.

گزارشی از آخرین فصل حکومت قاسمیها در لنگه

در بخش دیگری از این گزارش راجع به حاکمیت ایران در جزایر سری، تنب و ابوموسی مذکور شده است که در حدود ۱۵۰ سال پیش قسمتی از قبیله قاسمی به ایران آمدند و بندر لنگه را متصرف شدند و شیخ آنان به حکومت لنگه منصوب گردید. شیوخ لنگه گاهی عنوان حاکم و گاهی عنوان نائب‌الحکومه داشتند و مالیات خود را گاهی مستقیماً به والی فارس، ولی بیشتر اوقات به حاکم بوشهر و بنادر، می‌پرداختند و بهمین مناسبت هم نائب‌الحکومه نامیده می‌شدند. گزارش راجع به آخرین فصل از حکومت قاسمیها در لنگه چنین ادامه می‌یابد:

«در ۱۸۷۸ شیخ آن زمان علی بن خلیفه بدست یکی از افراد قبیله خود به قتل رسید. این مرد که یوسف بن محمد نام داشت به جای شیخ نشست و حکومت محل را در قبضه خود گرفت اما او نیز بدست شیخ کاتب Katib نامی که از بنی اعمام شیخ علی بود در ۱۸۸۵ کشته شد. شیخ کاتب تا سپتامبر ۱۸۸۷ حکومت لنگه را در دست داشت. در آن تاریخ حاجی احمدخان سرتیپ او را بازداشت کرد و به تهران فرستاد و بلافاصله حاکم قشم از سوی احمدخان برای تصرف جزیره سری گسیل شد و او به همراه سی نفر پرچم ایران را در جزیره برافراشت...».

نخستین مرحله بروز اختلاف درباره جزایر

«وقتی نمایندگی بریتانیا در تهران از وزارت خارجه ایران در این باره توضیح خواست جواب شنید که حکام لنگه همیشه این جزیره را در تصرف داشته، از مردم محل مالیات گرفته و در آنجا فرمان می‌رانده‌اند (نامه مورخ دهم مارس ۱۸۸۸ وزیر امور خارجه ایران به نمایندگی بریتانیا دیده

شود). نمایندگی بریتانیا پاسخ داد: درست است که نایب‌الحکومه لنگه در جزیره سوری فرمان می‌راند، اما او نه بعنوان حاکم لنگه، بلکه بعنوان شیخ قبیله قاسمی آن جا را در اختیار خود داشته است. شیوخ قاسمی جدا از این امر که بعنوان حاکم لنگه در تابعیت دولت ایران بودند حقوق سنتی در این جزیره داشتند و خویشاوندان عرب آنان در ساحل عمان در این حقوق شریک بودند و اقامت شیوخ لنگه در ایران نمی‌تواند موجب از بین رفتن حقوق شرکای مزبور گردد.^{۱۲}»

یادداشت‌های متقابل و مذاکرات ایران و انگلیس درباره جزیره سوری در سالهای بعد نیز ادامه پیدا کرده است که ما از پرداختن به آنها خودداری می‌نمائیم و تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که مخالفت شدید و توأم با تهدید نظامی از سوی دولت انگلیس، ایران را در وضع بغرنجی قرار داد. اشغال جزیره سوری و برافراشتن پرچم ایران در آن جزیره امر واقعی بود که بریتانیا می‌توانست آنرا تحمل کند بشرط آنکه همان جریان در مورد جزایر دیگر تکرار نشود. اعتراض و قیل و قالی که در مورد سزی راه افتاد درست به همین منظور بود که ایران در مورد جزایر دیگر کوتاه بیاید. از آن پس هر گاه دولت ایران در مطالبه حق خود نسبت به جزایر دیگر قدمی برداشت با تهدید بریتانیا مواجه شد که پافشاری در این باره متقابلاً طرح ادعای مالکیت جزیره سوری را بنام مشایخ قاسمی به دنبال خواهد آورد.

دور دوم مناقشات در ۱۹۰۴

اینک برمی‌گردیم به آن قسمت از گزارشهای مجموعه «اسناد سیاسی سزی» که مستقیماً با جزایر تنب و ابوموسی ارتباط دارد. در بند ۲۱۴ گزارش زیر عنوان «مسأله حاکمیت جزایر سزی، تنب و ابوموسی در مباحثات سال ۵-۱۹۰۳» آمده است:

«در ژانویه ۱۹۰۳ کلنل کمبال Kernal گزارش داد که برخی از تجار علاقه‌مندند که از جزیره ابوموسی به جای بندر لنگه بعنوان پایگاه برای کشتیهای شرکت دریانوردی ایران و بمبئی استفاده شود. در آن زمان دبی نیز قسمتی از تجارت لنگه را به خود جذب کرده بود و کشتیهای شرکت دریانوردی هندی انگلیسی و همچنین کشتیهای شرکت دریانوردی ایران و بمبئی به آنجا می‌رفتند. نماینده سیاسی مقیم بریتانیا پیشنهاد کرد که شیخ شارجه که جزیره ابوموسی را متصرف است باید پرچم خود را به علامت مالکیت جزیره در آنجا برافرازد. حکومت هندوستان بر آن بود که باید به شیخ شارجه توصیه شود که پرچم خود را نه تنها در ابوموسی بلکه در جزیره تنب نیز نصب کند (نامه شماره E-1283 مورخ ۱۵ ژوئن ۱۹۰۳).»

بدینگونه پرچم شیخ شارجه به توصیه و اصرار حکومت هندوستان در جزایر تنب و ابوموسی نصب شد لیکن این مسأله با عکس العمل دولت ایران مواجه گردید. گزارش اسناد سری در بندهای ۲۱۵ و ۲۱۶ ادامه می‌دهد:

نصب پرچم ایران در ابوموسی و تنب

«در آوریل ۱۹۰۴ مقامات گمرکی ایران پرچم شیخ را از جزایر ابوموسی و تنب پائین کشیده به جای آن پرچم ایران را برافراشتند و تعدادی از پاسداران را در هر دو جزیره به مراقبت گماشتند. نایب السلطنه هند در تلگراف مورخ ۱۳ آوریل ۱۹۰۴ به وزیر خارجه بریتانیا پیشنهاد کرد که یک کشتی توپدار همراه نماینده‌ای از شیخ شارجه پرچم ایران را از محلی که در آن نصب است پائین بیاورد و پرچم شیخ را به جای آن برافرازد و گماشتگان ایرانی را از آن جزایر به ساحل ایران انتقال دهد. وزارت خارجه در این باره از سر هاردینگ Sir. A. Hardinge نظرخواهی کرد، او عقیده داشت که پیش از اجرای پیشنهاد نایب السلطنه باید به دولت ایران فرصت داده شود تا بدون اعمال زور پرچم خود را از آنجا بردارد. وزارت خارجه نیز با این نظر موافقت نمود. بنابراین سر هاردینگ با آقای نوز NAUS - یک کارشناس بلژیکی که از سوی دولت ایران به مدیریت کل گمرکات منصوب شده بود - به عنوان شکایت از عمل اداره گمرک ایران مذاکره کرد، آقای نوز در پاسخ گفت که او خود به آقای دامبرین DAMBRAIN (مدیرکل گمرکات در خلیج فارس) چنین دستوری داده و این دستور در اجرای نظر مشیرالدوله بوده است که در باب استقرار قدرت دولت در جزایر تنب، سری و ابوموسی اقدام کنند و همچنین معلوم دارند که دولت انگلستان در باسیدو چکاره است. سر هاردینگ تردید نداشت که این دستورها با سفر اخیر نایب السلطنه به خلیج فارس ارتباط دارد و اقدامات ایران بنا به توصیه روسها انجام گرفته است تا عکس العمل ما را در مقابل تصرف جزایر و سایر نقاط استراتژیکی آبهای خلیج فارس دریابند.»

گزارش مذاکرات سر هاردینگ با نوز

باز در بند ۲۱۷ گزارش مورد بحث در تعقیب مطلب به نقل از نامه مورخ ۲۴ مه ۱۹۰۴

هاردینگ می‌آورد:

«آقای نوز لطف کرد و بطور محرمانه گزارشهای آقای دامبرین را راجع به بازدیدهای او از سری، تنب، ابوموسی و باسیدو به من نشان داد، مطالب

مربوط به باسیدو که من خود همراه جناب لرد کرزن CURZON از آن دیدن کردم و نیز شرح ادعای ما در آن خصوص درست و مقرون به صحت بود. آقای دامبرین در گزارش خود از پیشنهادهایی سخن می گوید که هرچند وقت یک بار توسط بازرگانان لنگه در خصوص انتقال به باسیدو و تبدیل آن به یک بندر آزاد مطرح می شود ولی نمایندگی بریتانیا در بوشهر این پیشنهادها را غیر عملی دانسته و اجرای آنرا از نظر تجارت انگلستان با عمان و سایر نواحی ساحل عربی نامساعد تشخیص داده است.

اما راجع به تنب و ابوموسی گزارش آقای دامبرین حاکی از آن است که وقتی او به آن جزایر رفته پرچم عربی در اهتزاز بوده و او به رغم اعتراض گماشته ای که مدعی نمایندگی از شیخ شارجه بود آن پرچم را برداشته و پرچم ایران را، نه در جای آن بلکه در محلی مجاور، نصب کرده است. در جزیره سری اصلاً پرچمی نبوده و او پرچم ایران را بدون هیچگونه مانع برافراشته و هیچ کس به نمایندگی از شیوخ عرب به او اعتراض نکرده است.

من متذکر شدم که در ۱۸۸۸ ما با ادعای حاکمیت ایران بر جزیره سری مخالفت نمودیم ولی مطلب بعدها مسکوت گذاشته شد و من دستوری ندارم که آن مسأله را دوباره عنوان کنم، ولی در مورد تنب و ابوموسی تقاضا دارم فوراً تعلیمات لازم به آقای دامبرین داده شود تا پرچم ایران را از آنجاها بردارد.

آقای نوز در پاسخ گفت که فوراً از مقامات ایرانی در این باره کسب تکلیف خواهد کرد. او متذکر شد که اگر دستور دولت نبود آقای دامبرین کاری به کار پرچم نداشت و ظاهراً مقامات ایرانی بی آنکه از اشغال این جزایر توسط اعراب آگاه باشند چنین دستوری داده اند و او خود عمل آقای دامبرین را نادرست می داند زیرا وقتی که معلوم شد پرچم قاسمیها در این جزایر نصب شده است او می بایستی پیش از هر اقدام دیگر مراتب را به تهران گزارش می داد و منتظر دستور جدید می ماند. جناب آقای نوز از اینکه من فرصت لازم برای تجدید نظر و جبران این اقدام شتابزده را برای مقامات ایران فراهم آورده ام اظهار تشکر کرد.

چند روز بعد آقای نوز اطلاع داد که او در این خصوص با صدراعظم مذاکره کرده و او را در این باره قدری سرسخت یافته است. آقای نوز از من خواست که موضوع را با حضرت اشرف در میان بگذارم، من قصد داشتم در ملاقات هشتم ماه جاری که گزارش آنرا علیحده داده ام در این باره

سخن بمیان آورم، ولی مشیرالدوله که پیش از ملاقات مرا دید تقاضا کرد که چیزی نگویم و بگذارم تا او خود مشکل را با شاه حل کند. بنابراین امروز من به وزارت خارجه رفتم تا از تصمیم اعلیحضرت آگاهی یابم. آقای نوز هم در ملاقات ما حضور داشت و تلگرافی را که می خواست برای آقای دامبرین بفرستد از نظر من گذرانید. تلگراف حاکی بود از اینکه موضوع حاکمیت جزایر تنب و ابوموسی امری متنازعیه است و بنابراین آقای دامبرین باید هر چه زودتر پرچم ایران را از آن جزایر بردارد. مشیرالدوله تذکر داد که دولت ایران این جزایر را از آن خود می داند و حقوق خود را محفوظ می دارد تا با من در این باره به بحث و گفتگو بنشیند. من نیز با این امر موافقت نمودم و وعده دادم که مطالب ایشان را به استحضار جناب عالی برسانم^{۱۳}»

۴- زیر و بم مذاکرات بر اساس اسناد مندرج در کتاب حمدی

این بود آخرین بخش از گزارشهایی که ما از مجموعه «اسناد سیاسی سری» نقل کردیم. چنانکه گفتیم در کتاب ولید حمدی اشاره ای به این مجموعه نشده و طبعاً شرح و تفصیل وقایع نیز بطوریکه در اسناد آن مجموعه منعکس است، در کتاب حمدی نیامده است. اما این گزارشها مربوط بود به دوره قاجار و کتاب حمدی از گزارشهای دیگری یاد می کند که جریان امر را پس از آن دوره نیز روشن می گرداند.

خلاصه ماجرا در دوران قاجار

شکی نیست که مناقشه در خصوص جزایر مورد بحث بین ایران و بریتانیا در ۱۸۸۷ با برکناری قاسمیها از حکومت لنگه شروع شده و در تمام دوران قاجار و پس از آن تا ۱۹۷۱ ادامه داشته است. این اختلاف هرچندگاه یکبار صورت فکالتی و حادثی پیدا می کرده است. اوج ماجرا در زمان قاجار همان مسافرت سرتیپ احمدخان نائب الحکومه بوشهر به ابوظبی و دبی و کوشش برای ایجاد تفاهم و تشکیل اتحادیه ای از ایران و شیخ نشینهای کرانه عربی خلیج فارس در برابر نفوذ و سیطره روزافزون نیروهای خارجی بوده است که تفصیل آن را در بخش بالا آورده ایم و تنها اجمال آن در کتاب حمدی انعکاس دارد. مختصر قضایا آنکه مذاکرات احمدخان با شیوخ عرب جنبه محرمانه داشته و از آنان قول گرفته شده بود که موضوع را به اطلاع مقامات انگلیسی نرسانند. شیخ ابوظبی به قول خود وفادار می ماند. شیخ دبی هم به انگلیسیها چیزی نمی گوید، اما مطلب را با سلطان مسقط در میان می گذارد. با این تدبیر وی در عین حال که به نظر خود پیمان شکنی نکرده مراتب خدمتگذاری خویش را در برابر انگلیسیها نیز به اثبات رسانیده است.

مأمورین بریتانیا به تلاش برمی‌خیزند، از یک طرف به تهران فشار می‌آورند تا از اقدامات خود دست بردارد و از طرف دیگر از شیوخ عرب در کرانه‌ی عربی خلیج فارس التزام می‌گیرند که بدون اجازه‌ی بریتانیا با هیچ دولتی مذاکره نکنند و هیچ تعهدی در برابر دولتی دیگر نپذیرند.

پس از این جریان یک‌بار دیگر در ۱۹۰۴ پرچم ایران در جزایر تنب و ابوموسی توسط مأمورین بلژیکی که اداره امور گمرک بنادر را بر عهده داشتند برافراشته می‌شود لیکن این بار نیز ایران در مقابل تهدید و فشار انگلیس ناگزیر عقب‌نشینی می‌کند، بدین شرط که مذاکره برای حل اختلاف بلافاصله آغاز شود و تا حصول نتیجه از نصب پرچم در این جزایر خودداری نمایند. علی‌رغم این توافق در ژوئیه همان سال پرچم شارجه در این جزایر برافراشته می‌شود و بریتانیا اعتراض ایران را در این باره واقعی نمی‌نهد. اعتراضات از سوی ایران در مناسبت‌های مختلف طی سالهای ۱۹۰۵، ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ تکرار می‌شود و هر بار واکنشی جز سرسختی و لجاجت از سوی بریتانیا پدید نمی‌آید.

ادامه‌ی اختلافات در دوره‌ی رضاشاه

در ۱۹۲۳ گزارشی می‌رسد مبنی بر اینکه حاجی معین‌التجار بوشهری درصدد تحصیل امتیاز بهره‌برداری از معادن خاک سرخ ابوموسی و بحرین است و به‌دولت ایران فشار می‌آورد تا اختلاف خود را با بریتانیا در هر دو مورد در برابر جامعه‌ی ملل مطرح سازد. به‌وزیر مختار انگلیس در تهران دستور داده می‌شود تا حوادث سال ۱۹۰۴ یعنی ماجرای اعزام کشتی جنگی و پائین آوردن پرچم ایران از ابوموسی و تنب را به‌مقامات ایرانی یادآور شود و تأکید کند که بریتانیا در صورت لزوم بار دیگر به‌همان اقدامات دست خواهد زد. این پیام به‌اطلاع رئیس‌الوزرای ایران رسانیده می‌شود. به‌رغم تهدید مذکور دولت ایران ده روز پس از دریافت پیام طی یادداشت کتبی به‌امضای وزیر خارجه (ذکاء‌الملک فروغی) ادعای خود را بر ابوموسی و تنب مورد تأکید قرار می‌دهد. این یادداشت که موجب عصبانیت وزیر مختار شده بود همراه نامه‌ی شدیداللحنی به‌دولت ایران پس فرستاده می‌شود.^{۱۴}

در پائیز سال ۱۹۲۵ مدیرکل گمرکات فارس قایقی را برای بازرسی وضع معادن خاک سرخ ابوموسی به‌آن جزیره می‌فرستند. بریتانیا به‌این عمل اعتراض می‌کند و ایران پاسخ می‌دهد که ابوموسی جزو قلمرو حکومتی فارس است. باز تهدید به‌اعزام کشتی جنگی تکرار می‌شود.^{۱۵}

اجبار شیوخ به‌نصب پرچم

از سال ۱۹۲۸ شاهد فعال‌تر شدن مناقشه هستیم. در ژوئیه آن سال قایق‌های گشت‌زن گمرک فارس یک قایق دبی را در جنوب جزیره‌ی تنب توقیف می‌کنند. محموله‌ی کشتی مصادره و سرنشینان آن زندانی می‌شوند. بریتانیا اعتراض می‌کند. ایران قایق را با سرنشینان آن آزاد می‌کند

ولی از پس دادن محموله کشتی خودداری می نماید و می گوید که تنب مال ایران است^{۱۶}. ظاهراً این برخورد سبب می شود که بریتانیا تدابیر جدی تری در مقابله با ایران ببندد. چنین پیدا است که شیوخ عرب به رغم اصرار و سختگیری بریتانیا علاقه ای به حفظ پرچم خود در این جزایر نداشته اند. نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس طی تلگراف مورخ ۱۵ اگست ۱۹۲۸ به وزیر هند در دولت بریتانیا از ضرورت حفظ پرچم شیوخ شارجه و رأس الخیمه در تنب و ابوموسی و لزوم مراقبت نیروی دریائی بریتانیا سخن می گوید و تأکید می کند که: «تعلیمات لازم در این خصوص به فرمانده نیروی دریائی در خلیج فارس داده شده است تا مراقب اوضاع باشند و هر روزی که پرچم شیوخ برافراشته نباشد مراتب را به مقامات بریتانیائی خبر دهند».

تیمورتاش به دنبال راه حل سیاسی

یادداشت های سال ۱۹۲۸ از مذاکرات جاری بین وزیر دربار ایران (تیمورتاش) و وزارت خارجه بریتانیا حکایت دارد. تیمورتاش می گوید تا راه حل سیاسی برای اختلاف پیدا شود و ظاهراً قول داده بود که دولت ایران تا پیداشدن راه حل از هر اقدام دیگر برای تغییر وضع جزایر خودداری خواهد نمود. در یادداشت مورخ ۷ نوامبر ۱۹۲۸ از لرد کاشندن CUSHENDON به سرکلایو Sir R. Clive^{۱۷} آمده است:

«از قرائن متعدد چنین برمی آید که دولت ایران در مقابله با سلطه بریتانیا در سرتاسر خلیج فارس سیاستی خشن در پیش گرفته است. ایران ادعای خود را در مورد بحرین بطور رسمی در جامعه ملل مطرح کرده است. مأمورین گمرک ایران در ماه ژوئیه یک قایق عربی را نزدیک جزایر تنب و ابوموسی توقیف کرده اند و دولت ایران ادعای خود را در مورد این جزایر پیش کشیده است. پزشکان ایرانی در ماه مه، بدون مذاکره قبلی با نمایندگی بریتانیا در تهران، به بنادر فرستاده شدند تا در قرنطینه ها جایگزین پزشکان انگلیسی شوند. در ماه سپتامبر دولت ایران در صدد اشغال بندر باسیدو برآمد و اخیراً به فرماندارها دستور داده شده است تا کویته ها و مسقطی ها و سکنه سواحل عمان را بعنوان اتباع ایران تلقی کنند. شکی نیست که این اقدامات از منویات دولت ایران خبر می دهد که می خواهد نفوذ و تسلط خود را در سرتاسر خلیج فارس و در طول ساحل عربی به زیان نفوذ و تسلط بریتانیا بسط و توسعه دهد».

مخاطرات راه حل های نظامی و قضائی از نظر بریتانیا

در همین سال مقامات بریتانیائی احتمال می دهند که ایران با توسل به قوای نظامی در صدد اشغال جزایر برآید و یا بخواهد که اختلاف خود را با بریتانیا در این باره در جامعه ملل مطرح سازد.

امکان اشغال جزایر توسط ایران با توسل به قوای نظامی و همچنین احتمال مراجعه امر از طرف ایران به جامعه ملل مطرح می‌شود. وزارت خارجه بریتانیا بر آن است که تصرف جزایر از طرف ایران وضع بریتانیا را از نظر حقوقی تضعیف خواهد کرد و بنابراین توصیه می‌شود که اگر بناست که قضیه به جامعه ملل ارجاع گردد باید سعی شود که این امر پیش از اشغال جزایر صورت گیرد.^{۱۸} چنین برمی‌آید که از نظر حقوقی ادعای ایران در مورد جزایر دو بار - بار اول در ۱۸۸۸ و بار دوم در ۱۹۲۸ - جدی گرفته شده و وزارت خارجه بریتانیا را به دست و پا انداخته تا اسناد و مدارکی را برای ارتباط مالکیت و سبق تصرف شیوخ فراهم آورند. در هر دو بار حکومت هندوستان به حکام شارجه و رأس‌الخیمه مراجعه کرده و از آنها خواسته است تا اسناد و دلایلی را در این باره جمع‌آوری کنند. حاصل این کوششها اسنادی است که متن آنها در کتاب آقای ولید حمدی نقل شده است. ما از این جهت که آقای حمدی ملاحظه و بررسی این اسناد را برای پژوهشگران آسان ساخته است از ایشان سپاسگزاریم و در این باره نظر خود را بیان خواهیم کرد. مذاکرات بین تیمورتاش و مقامات انگلیسی تا چند سال ادامه داشته است. در یکی از مذاکرات تیمورتاش پیشنهاد می‌کند که بریتانیا خود را از میانه بیرون بکشد و بگذارد که ایران موضوع را با شیخ شارجه حل کند.^{۱۹} در مراحل دیگر از مذاکرات امکان واگذاری تنب به ایران در برابر چشم‌پوشی ایران از ابوموسی مطرح شده و باز از امکان خرید یا اجاره جزایر از طرف ایران سخن به میان آمده است.

۵ - تحلیل حقوقی موقعیت طرفین

از همان ابتدای کار که این اختلاف در ۱۸۸۷ مطرح شد مسلم بود که جزایر مورد بحث در مدت کم‌ابیش یکصد سال گذشته زیر نظر حکومت لنگه بوده است، ایران و انگلیس هر دو این مطلب را قبول داشتند جز اینکه انگلیس مدعی بود که این جزایر را حاکم لنگه نه بعنوان مأمور دولت ایران بلکه بعنوان ملک خصوصی که مشاعاً به قبیله قواسم تعلق داشته اداره می‌کرده است. البته این ادعا به نوبت خود موقوف به اثبات این امر است که قواسم پیش از آمدن به لنگه و قبول تابعیت ایران جزایر مورد بحث را در تملک خود می‌داشته‌اند و آنگاه باید معلوم شود که این حق کی و در تحت چه شرایطی از قواسم عمان به قواسم لنگه انتقال یافته و قواسم لنگه چگونه حساب آن جزایر را از حساب اداره حوزه رسمی فرمانداری خود جدا می‌کرده‌اند.

خود انگلیسیها این مطلب را قبول دارند که تنها پس از مرگ نادرشاه و فروکش کردن نفوذ ایران در خلیج فارس است که قاسمیها در عرصه ظاهر می‌شوند^{۲۰} و هم و غم خود را از همان آغاز به‌غارت نزدیکترین سواحل ایران مصروف می‌دارند، و البته جلوگیری از تاخت و تازها و چپاولگریهای آنان برای دولت وقت ایران که از نیروی دریائی بی‌بهره بود به آسانی ممکن نمی‌شد. نگهداشتن سرباز و ساختن نظامی در نقاط مختلف ساحل گسترده ایران کاری سخت و

پرهزینه بود. یک مورخ ایرانی که وضع بنادر و سواحل جنوبی ایران را در آن روزگار تصویر می‌کند می‌نویسد: «حاکم‌نشین آنجا شهر لار و بندرعباسی بود و ضابط عشور و خروج بندر مرد نویسنده‌ای می‌بود، و داروغه‌ای که برای محافظت دزدان کوچک و بازار می‌بود، مجموع از سی چهل کس زیاد نبود و نوکر نگاه نمی‌داشت». به زبان ساده‌تر؛ قوای دولتی در سرتاسر این منطقه عبارت بود از یک نفر میرزابنویس و یک داروغه و سی چهل نفر مأمور جزء، هیچ نیروی نظامی برای جلوگیری از مهاجمان در محل نبود و دزدان عمانی بی‌هیچگونه مانع و رادع به سواحل ایران دست‌اندازی می‌کردند و اموال و اتمعه بنادر را به غارت می‌بردند و تا حاکم لار خبز بشود و لشکر به آنجا بفرستد سوار جهازات خود می‌شدند و درمی‌رفتند و دولت ایران به سبب نداشتن جهازات قادر به تعقیب و مجازات مهاجمان نبود^{۲۱} در چنین احوالی دولت ایران بر آن شد که لنگه و توابع آن را به اجاره قاسمیها واگذار کند همانگونه که حکومت بندرعباس و توابع آن را نیز به رقیب قاسمیها یعنی امام مسقط واگذار کرده بود. در شرایط آن روز ایران این شاید بهترین راه به نظر می‌رسید که می‌توانست امنیت سواحل را در برابر هجوم دزدان دریائی محافظت نماید. حکومت بنادر در آن روزگار به همین صورت مقاطعه واگذار می‌شد. حاکم محل در واقع اجازه داری بود که در برابر پرداخت مال الاجاره معین، از منافع و درآمد محل حکومت خود برخوردار می‌گشت. شرط اساسی که علاوه بر پرداخت مال الاجاره در این نوع واگذاریها عنوان می‌شد سپردن سندی حاکی از قبول تابعیت ایران بود. کسی که حکومت نقطه‌ای را می‌پذیرفت می‌بایستی در تابعیت دولت ایران درآید. متأسفانه نگارنده متن هیچ فرمانی را که به نام شیوخ قاسمی لنگه صادر شده باشد ندیده‌ام اما سواد دستخط مورخ ۱۲۷۲ هجری قمری مأمور مؤیدالدوله در تفویض حکومت بندرعباس به سعید سعید امام مسقط در حقایق الاخبار خورموجی و هم در کتاب سدیدالسلطنه چاپ شده و موجود است^{۲۲} و به نظر می‌رسد که مضمون آن در فرمانهای مشابه دیگر هم تکرار می‌شده است.

در مناقشات سال ۱۸۸۷ قاعده ایران خود را محتاج اقامه دلیل نمی‌دیده است. ناصرالدین‌شاه گفته بود چه دلیلی بالاتر از اینکه جزایر جزو قلمرو حکومت لنگه بوده؟ و این حرف درستی است. طرف دعوی می‌گوید: حاکم لنگه که بفرمان رسمی دولت ایران متصدی حکومت لنگه بوده، در عین حال املاکی را با مشارکت دیگران در خارج از قلمرو حکومت خود داشته که آنها را هم اداره می‌کرده است. بر فرض که طرح مسأله را به این صورت قبول کنیم باز طرف باید ثابت کند که آن املاک نه تنها خارج از قلمرو حکومت لنگه بلکه خارج از قلمرو حاکمیت دولت ایران بوده است.

در آن زمان دولت بریتانیا سه فقره نامه ابراز کرده بود که گفته می‌شد آن نامه‌ها از سوی شیخ لنگه به شیخ شارجه نوشته شده و مالکیت شارجه را بر جزیره تنب تأیید می‌کند. خوشبختانه آقای حمدی سواد این نامه‌ها را در کتاب خود کلیشه کرده که ما نیز عیناً در اینجا خواهیم آورد. دولت ایران متقابلاً پنج فقره نامه رسمی از سوی شیخ لنگه ابراز کرده بود که مؤید تعلق جزایر

به ایران بود. بعلاوه دولت ایران به نقشه خلیج فارس که توسط وزارت جنگ بریتانیا ترسیم شده بود^{۲۳} استناد کرده بود که در آن نقشه جزایر تنب و ابوموسی به رنگ ایران مشخص گردیده است. این نقشه که در سال ۱۸۸۸ به نظر شاه ایران رسیده بود، بعدها نیز تجدید چاپ شد. حتی در نقشه غیررسمی لرد کرزن مورخ ۱۸۹۲، و نیز در نقشه مساحی هندوستان که در ۱۸۹۷ تهیه شده بود، جزایر مذکور را به رنگ ایران مشخص کرده بودند^{۲۴}.

ما در اینجا به بحث از گم و کیف دلایل و مستندات ایران نمی پردازیم و با ناصرالدین شاه همعقیده ایم که اگر طرف قبول دارد که این جزایر در طول مدت یکصد سال توسط حکام لنگه اداره می شده است، حکام لنگه هم در این مدت توسط دولت ایران منصوب می شده اند، و تبعه مالیات بده ایران می بوده اند، در این صورت ایران احتیاجی به اقامه دلیل دیگر ندارد و بر طرف مخالف است که مدعای خود را با دلیل و سند به اثبات برساند.

اسنادی که برای اثبات ادعاهای شیوخ ارائه شده است

مدارک موجود در بایگانی اسناد وزارت خارجه بریتانیا که آقای حمدی کلیشه آنها را در کتاب خود آورده است از ۱۸۶۴ فواتر نمی رود و هیچیک از آنها مثبت جدائی جزایر از ایران و حاکمیت دولت دیگری در آنها نیست. مدارک مزبور عبارت اند از نامه ای که شیخ رأس الخیمه در ۱۸۶۴ به کنسول انگلیس در بوشهر نوشته و نامه هائی از حکام لنگه به شیخ رأس الخیمه و نیز نامه هائی که دو نفر از کارگزاران بریتانیا به نامه های حاجی ابوالقاسم و محمد عبدالرحمن به بالیوز خلیج فارس و حاکم دبی نوشته اند. اصل هیچکدام از نامه ها ارائه نشده، و کلیشه های موجود مبتنی بر سوادنامه ها است و ما در این بحث چنان فرض کرده ایم که صحت و اصالت نامه ها مسلم و قابل قبول باشد.

(۱) شکایت شیخ سلطان بن صقر به بالیوز خلیج فارس

قدیمی ترین مدرک نامه ای است که گویا در ۲۸ رجب ۱۲۸۱ (۱۸۶۴/۱۲/۲۸) از سوی شیخ سلطان بن صقر حاکم رأس الخیمه به کلنل بیلی کنسول انگلیس در بوشهر (بالیوز خلیج فارس) نوشته شده است. مفاد شکایت شیخ آن است که اهالی دبی احتشام خود را به جزیره ابوموسی برده اند و او سال گذشته نیز در این باب به بالیوز نامه نوشته و بالیوز جوابی نداده است و لذا به نمایندگی بالیوز یعقوب نام، شکایت برده و یعقوب مطلب را با حشرین مکتوم^{۲۵} در میان گذاشته ولی جواب او این بوده است که: «این جزایر مال دریاست و اختصاص به احدی ندارد». شیخ می گوید: تنب و ابوموسی و سری از روزگار آبا و اجداد به ما منسوب بوده و کسی بدون اجازه ما به آنجا نمی رفته است. این جزایر مال ما است و جزیره سری مال قواسم لنگه است و جزیره هنگام نیز مال سید ثوینی^{۲۶} و فرور مال موازیج است.

مطالبی که در صورتی که در کتاب بیاید یا در غیره و غیره و غیره
 و آنچه که در کتاب قد بافتا و وصوله الی بند عباس و ظهور کرمینا و غیره و غیره
 و الظن انک اتصاله طرفینا و لا ادا دانه سبانه بالاجتماع بانک ثم لا یخفا الی الله الامام
 عرفنا و غیره فاف تعدی اهل الدبی علی غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره
 الجزیم منسوبة الینا طنب و ابوی و الصیر من دور الازاب و الازاجاد و لا احد یستأذین
 فیهن شیء بغیر لیبنا و انت ما رجعت لنا جواب و لا هو و الا فاف و القاعد منک و الا انک
 صارت الی سکتنا منا و ذکر هدی التشریح و یوشم فیها و یسکتنا عند ما انکم یقومون و غیره
 و رجوع جواب ان هدی الجزیر منسوبات بالجمع و لا یتم و لا یتم و الا انکم تعزین
 المنع منک و الا الازم یوقع اغتصابا غیره و الا انکم یقومون و الا انکم یقومون
 و هدی الجزیر منسوبات الینا و صریح الی قوام غیره و هنیام الی السیاق و غیره و غیره
 الی المزاج و انت اسئل و یخبر و انک من ذلک انما یطالع حرمه و غیره و غیره و غیره

مخطوطة رقم ۶

● نامه شماره (۱) از سلطان بن صقر به بالیوز خلیج فارس

(۲) نامه شیخ خلیفه به حاکم رأس الخیمه

دوم نامه ای است به تاریخ ۱۲ رمضان ۱۲۸۸ (نوامبر ۱۸۷۱) به امضای خلیفه بن سعید^{۲۷}
 حاکم لنگه خطاب به شیخ حمید بن عبدالله بن سلطان حاکم رأس الخیمه. ظاهراً شیخ رأس الخیمه
 از اینکه قبیله آل بوسمیط احشام شان را به تنب برده اند شکایت کرده بود، شیخ لنگه در پاسخ
 می گوید: آل بوسمیط از خود شما هستند و اینقدر اهمیت ندارند چرا جلو اهالی دبی و عجمان و
 ام القوین و باسیدو را نمی گیرید که همه آنها به تنب می روند؟

(۳) نامه علی بن خلیفه

سوم نامه ای است از علی بن خلیفه به تاریخ ۱۳ محرم ۱۲۹۲ (۱۸۷۷/۱۱/۲۸). ظاهراً
 مخاطب نامه (شیخ حمید) شکایت کرده بوده است که جماعت آل بوسمیط احشام خود را

به خاطر جماعت (هم‌طایفی) مخالفتی نمی نمود ولی حالا که قاسمیهای لنگه، منقرض شده‌اند اهالی لنگه در ایام زمستان موجب خسارت می‌شوند. اگر حاکم لنگه تنها احشام خودش را آنجا بفرستد اشکالی نیست، اما جماعت آل بوسمیط هم که سکنه لنگه هستند، مرد و زن، همراه چارپایانشان در جزیره می‌ریزند و تمام علوفه را می‌برند و ما که احشام خود را آنجا می‌فرستیم، بوسمیطی‌ها مناطق پرعلف را می‌گیرند و چارپایان خود را در آنجاها به‌چرا و امی دارند و به آن هم اکتفا نمی‌نمایند بلکه آنچه علف در جزیره هست جمع می‌کنند و به لنگه می‌برند تا بمصرف چارپایان خود برسانند و جماعت ما که در صدد ممانعت برمی‌آیند مورد تجاوز و تعرض قرار می‌گیرند. از جناب بالیوز خواهانیم که ترتیبی با حاکم لنگه بدهند که بوسمیطی‌ها را از آمدن و تعدی به آن جزیره بازدارد و احشام حاکم لنگه اگر فقط برای چرا به آنجا فرستاده شوند اشکالی نخواهد بود. جنابعالی به هر طریق که صلاح می‌دانید با حاکم لنگه مذاکره کنید، یا اجازه دهید که با موافقت و کیل لنگه ترتیبی با حاکم لنگه در این باره بدهیم».

(۶) و (۷) نامه‌هایی به کرنل بیلی صاحب

این دو نامه به امضای شخصی بنام محمد عبدالرحمن خطاب به «کرنل بیلی صاحب بالیوز خلیج فارس» است. ظاهراً نویسنده نامه برای بالیوز کار می‌کرده و به نمایندگی از سوی او با مشایخ عرب ارتباط داشته است. تاریخ یکی از نامه‌ها اول شهر شوال ۱۲۸۸ و تاریخ دیگری ۱۱ شهر (?) ۱۲۸۸ است. در نامه اول نویسنده گزارش می‌دهد که حاکم رأس الخیمه مدعی مالکیت جزایر ابو موسی و تنب و سری است و می‌خواهد مردم را از آوردن اغنام و احشام به این جزایر مانع شود و این کار نشدنی است (فهدا امر ما یستقیم). نویسنده در این نامه به اختلاف بین حاکم دبی و حاکم رأس الخیمه اشاره می‌کند و گناه را به گردن حاکم دبی می‌داند و شکایت دارد که حاکم دبی حرف او را نمی‌شنود و جواب نامه او را نمی‌دهد.

در نامه دوم باز شکایت از حاکم دبی است که قایق‌های خود را با جماعتی از اعراب و اسلحه و مهمات به جزیره ابو موسی گسیل داشته است تا جلوی آدمهای حاکم شارجه را بگیرند. به گفته نویسنده در سالهای گذشته اغنام و احشام قاسمیها به این جزیره می‌رفته‌اند ولی پیشتر از آن مردم دبی اغنام و احشام خود را به آنجا می‌فرستاده‌اند و لذا بین دو شیخ مرافعه شده و نویسنده نامه از حاکم دبی خواسته است تا دست از جزیره بردارد ولی حاکم دبی جواب او را نداده، حاکم شارجه هم متقابلاً آدمهای خود را جمع کرده تا به جزیره بفرستد. نویسنده نامه می‌گوید:

«من برای جلوگیری از اغتشاش به خدمت جناب شیخ سالم سلطان رفتم و به هزار مشقت او

ولا يخفالك اخبرنا هذا الكاشار قد جئناك في انعامك لفضل والبر والحق الجزير بوسن
 ويزعم ذلك الجزير في قصة فهم وكان ذلك فيلزمه لا صناع صنه وفضل الارض
 منها فوجدت في احكامها وكثيرا لا فخرات صادرة هذا الحركة لثابتها اشركت عند
 وجاء الا صناع فليكنه وادبها حاكم عجبنا عبر الخيل واليوس الجزير
 المذكور وصادرة ذلك مقال كثير حياء الحكيم نارب الكبير ان يرمي
 خيوله من الجزيره فرغها عنها بالما طوزين ابو موسى صادرا كما
 القوا لم يكن بالاصلاح وعدم المطس في ذلك الجزير يكون رضاه منها
 ذلك غير رضاهم فلا تشرفك صلاحه فانه اول في

ولا يخفالك في ما جئناك في كتابك قباين ولا مدرك
 التابع وطلوه ذلك علمك والبر والحق الجزير وصادرة الجزير
 والعبود وهم احد من مشايخ واولم الجزير المذكور والحق الجزير
 اصحابه وصدقهم كمالهم واما هذا بين المشايخ سخلان العوان
 اصحابه الجزير بحطلك حيا في الجزير لم يشر فيه ليلدركم واول الجزير
 قولنا بوجههم مع الخيل وبقولنا لانصلا عن شاشة الجزير وصادرة
 القواسم بزمون الجزير لهم من انحاء واحف وبعبر ورائعهم من الخيل
 والبر وفيها دخا ترون الاصلاح احكام حقه من السهول بالانعام
 انتمكم ترون الجزير برك الفتنه لكم وطعمي برفع هذه الجزير غايبا
 لانهم الجزير بالحق والكل له فعل وانهم انما في شاشة كالأفان
 الجزير بغير الجزير كسبيل الجزير انما استنارنا احكام
 السهول بالانعام لا يكون بغير السهول واول السهول بالانعام
 من صا السهول انما في السهول لفضائلها من انما في السهول

● نامه شماره (۸)

● نامه شماره (۱۰)

سواد کتابالتبیین مشهور مکتوم محمدی و در آنهم رمضان ۱۲۸۵

ولا يخفالك اشركي بنا كما انشاد ان جئناك في الخيل والبر والحق الجزير بوسن
 وكننا في ذلك كتابه لا خصلنا منه جزيرنا كما انشاد في تانية انكم ما فخر
 النظر ولا امنه من الجزير وصادرة احكام حيا انظره الجزير كما انشاد
 ويا ما يشكون في هذه البياض من الجزير بوسن من بالسط
 انظره يكون ممنون انفسهم الجزير حتى يرفع خبر لينا البياض
 وحكمه على العبد ونفا ويا اجنبا مكره الجزير للدوم لضربكم الفتنه
 ونظم ذلك من انشاد الجزير بوسن بالسط والى الفضا حفره فالك
 واصلة لانا ففضل بوسن الجزير

● نامه شماره (۹)

(۸) و (۹) و (۱۰) نامه های به حشرین مکتوم

ابوموسی را مال خود می داند و از اینکه حاکم دبی اغنام و احشام خود را به آنجا می فرستد ناراضی است. نویسنده نامه می گوید: در حال حاضر جزیره ابوموسی مال حاکم قواسم است و مصلحت نیست که حاکم دبی بدون رضایت آنها از آن جزیره استفاده کند. در این نامه اشاره ای هم به حاکم عجمان شده است که اغنام و احشام خود را به ابوموسی می فرستاده و پس از ابلاغ دستور نمایندگی بالیوز از آن کار دست برداشته است.

نامه ۶ شوال هم از تجدید شکایت حاکم شارجه سخن می‌گوید و گله‌مند است که چرا حاکم دبی به نامه اول نویسنده بی‌اعتنایی کرده است. نویسنده مجدداً از حشرین مکتوم می‌خواهد که دست از ابوموسی بردارد و احشام خود را از آنجا فراخواند تا وی جریان را به «جناب بالیوز خلیج فارس» گزارش کند و بعد مطابق دستور او عمل شود زیرا که ممکن است برخورد آدمهای دو طرف در ابوموسی به بروز فتنه و آشوب بیانجامد و امنیت دریا را به مخاطره اندازد.

نامه سوم معلوم می‌دارد که حشرین مکتوم نه تنها به دو نامه قبلی نویسنده جواب نداده بلکه دست به تهیه تجهیزات زده و یکی از شیوخ دبی را همراه سازویرگ به ابوموسی فرستاده است تا با توسل به زور استفاده خود را از ابوموسی ادامه دهد. نویسنده دستورهای «جناب حضرت سرکار افخم» (بالیوز خلیج فارس) و تعهدات مشایخ را مبنی بر خودداری از ایجاد اختلال در امنیت دریا یادآور می‌شود و می‌گوید: «دوست من! شما به این جزیره احتیاج ندارید، از ولایت شما دور است. این قایقها را که فرستادی فوراً برگردان و اغتشاش در دریا راه نیانداز. مشایخ قاسمی مدعی هستند که این جزیره از سابق و لاحق مال آنان بوده است و اغنام و احشام خود را آنجا می‌فرستاده‌اند. ما مصلحت در آن می‌دانیم که شما احکام «حضرت سرکار افخم» را رعایت کنید و از آن جزیره دست بردارید و فتنه راه نیاندازید تا ما جریان را به «جناب عالیجاه افخم مفخم بالیوز خلیج فارس» گزارش کنیم و آنگاه مطابق دستور ایشان عمل شود». نویسنده در پایان نامه یک‌بار دیگر حاکم دبی را از بی‌اعتنایی به «احکام سرکار افخم» و اقدامی که موجب اختلال امنیت دریا گردد برحذر می‌دارد و هشدار می‌دهد که دولت انگلیس بیدار است و بدکاران را به سزای خود می‌رساند.

ارزیابی نامه‌ها

۱ - از این ده نامه که تاکنون ارائه شده است نامه اول از سلطان بن صقر و نامه چهارم از حاجی ابوالقاسم و پنج نامه اخیر از محمد عبدالرحمن مطلقاً حجیتی علیه ایران نمی‌توانند داشت. سه تا از این نامه‌ها خطاب به بالیوز خلیج فارس و سه دیگر خطاب به حشرین مکتوم شیخ دبی است. نامه سلطان بن صقر در ۱۲۸۱ و نامه‌های محمد عبدالرحمن در ۱۲۸۸ و نامه حاجی ابوالقاسم در ۱۲۹۸ نوشته شده و این همه دلالت صریح دارد بر اینکه ادعای قواسم در باب مالکیت ابوموسی و تنب مورد اعتنای احدی نبوده و شیخ دبی و دیگران آن ادعا را پوچ و یاوه می‌دانسته‌اند و جالب توجه است که این وضع از ۱۲۸۱ (۱۸۶۴) تا ۱۲۹۸ (۱۸۸۱) فوق نکرده و ادعای قواسم در طول مدت هفده سال به‌رغم فشار و کوشش نمایندگان بریتانیا جا نیفتاده و در گوش کسی فرونرفته است. این نکته را هم متذکر می‌شویم که در یک نامه محمد عبدالرحمن، حاکم رأس الخیمه و در نامه دیگر او حاکم شارجه بعنوان مدعی مالکیت جزایر معرفی شده است. در آن تاریخ که این نامه‌ها نوشته شده (۱۸۷۱) رأس الخیمه از شارجه جدا بوده و هر کدام از آنها شیخی مستقل داشته است و در هر حال توجیه این اختلاف گوئی برای ما روشن نیست.

۲ - سه نامه بقیه یعنی نامه‌های شماره ۲ و ۳ و ۴ که ظاهراً از سوی فرمانداران قاسمی لنگه - شیخ خلیفه و فرزند او علی و یوسف بن محمد - به حاکم رأس الخیمه نوشته شده درخور بحث و دقت بیشتر است. ظاهراً همین سه نامه است که در ۱۸۸۷ به هنگام بروز مناقشه بر سر جزایر از سوی دولت بریتانیا ابراز شده است. به عبارت دیگر این ادعا که فرمانداران لنگه اداره جزایر را بعنوان ملک مشاع قواسم و نه بعنوان نائب‌الحکومه منصوب از سوی دولت ایران متصدی بوده‌اند مستند به همین سه نامه است. ولی در این سه نامه مطلقاً نامی از ابو موسی برده نشده و هر سه آنها منحصرراً راجع به تنب است. مفاد آنها در مورد تنب حتی از آن حد که جزیره مذکور را ملک مشاع قواسم تلقی کند فراتر می‌رود و این معنی را در ذهن القا می‌کند که آن جزیره کلاً از تصرف فرمانداران لنگه خارج بوده و مستقیماً از سوی قواسم عمان کنترل می‌شده است.

۳ - در هیچ یک از این نامه‌ها اشاره‌ای به دولت ایران و خارج بودن جزایر از حاکمیت ایران دیده نمی‌شود. مسأله استفاده از جزایر در موسم باران که جنبه کاملاً موقت دارد، مشابه استفاده کشتیها برای لنگرانداختن در کنار این جزایر، از مسأله حاکمیت دولت جدا است. تعارفات معمول بین شیوخ عرب که می‌گویند: بلاد ما تفاوتی با هم ندارد به جد گرفته نمی‌شود. در نامه خلیفه بن سعید آمده است: «اخی آل بوسمیط ربیعك وهم قشوفه» و باز در نامه علی بن خلیفه می‌خوانیم: «الجزیره المذكوره ملككم ... و لالنا فيها ملك ولا اعتراض الا برضاکم ومن سبب ذلك جعلنا والرعايا واحده ...» و در نامه یوسف بن محمد که از مداخله حاجی ابوالقاسم به مأموریت از طرف نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس خبر می‌دهد عبارتی آمده است که مفهوم آن به فارسی این است که ما و شما یکی هستیم. این عبارت سه بار در این نامه تکرار شده و حتی گفته شده است که لنگه هم متعلق به خود شما است «وبلد لنگه بلدکم».

فراموش نمی‌کنم در آن سالها که ما در ارتباط با مسائل تحدید حدود فلات قاره ملاقاتها و گفتگوهای با شیخ نشینهای کرانه جنوبی خلیج فارس داشتیم اختلافی نیز بر سر تعیین خط مرزی بین عربستان سعودی و قطر در گرفته بود. امیر قطر در مجلسی وجود چنین اختلافی را تکذیب کرد و گفت: کشورهای ما یکی است، مرز کشور من تا ریاض (پایتخت عربستان) ادامه دارد و مرز برادرم (پادشاه عربستان سعودی) از دوحه (پایتخت قطر) می‌گذرد.

علی‌رغم این تعارفات اختلاف مرزی بین قطر و عربستان هنوز پابرجاست و گاه و بیگاه حدت و شدت می‌یابد.

۴ - آنچه پیدا است در میان قبایلی که در طلب علوفه به تنب می‌رفته‌اند، آل بوسمیط که از لنگه می‌آمده‌اند دست‌بالا را داشته‌اند. بوسمیطها بهترین چراگاههای جزیره را می‌گرفته‌اند، و حتی در هنگام ترک جزیره هر چه از علوفه باقی مانده بوده بار می‌کرده و با خود به لنگه می‌برده‌اند.

۵ - در این مدت با وجود آنکه شیخ لنگه با اصطلاح قول مساعد می‌دهد که برای خاطر خوشنودی شیخ رأس الخیمه جلو آل بوسمیط را خواهد گرفت هیچگاه عملاً جلو آنها گرفته نشده،

و استفاده قبایل ساکن اطراف لنگه از چراگاههای جزیره تنب حتی در دوران یوسف بن محمد ادامه داشته است.

۶- در نامه مورخ ۱۸ ژانویه ۱۸۸۸ که نمایندگی سیاسی بریتانیا در خلیج فارس از مأمور خود در شارجه دریافت کرده (و ترجمه آن در صفحه ۵۴ کتاب حمدی آمده است) نکته‌های سودمندی دیده می‌شود. این نامه در پاسخ دستور مورخ ۱۰ دسامبر ۱۸۸۷ نمایندگی سیاسی تهیه شده است و دستور چنان بود که سخنان مسئولین ایرانی را درباره جزایر به اطلاع شیخ (صقر بن خالد) برسانند و مدارکی در رد دعوی ایران و اثبات سبق تصرفات شیوخ فراهم آورند. مسئولین ایرانی گفته بودند که سکنه تنب و سری در ۹ سال گذشته مالیات به ایران پرداخته‌اند و اسناد آن نزد حاکم بوشهر موجود است. پاسخ شیخ این بوده که «در جزیره تنب کسی زندگی نمی‌کند و صیادی هم در آنجا وجود ندارد که مالیات بپردازد. زمین در آنجا باز است (الارض هناک مفتوحه) هر وقت باران بیاید علف در آن می‌روید و دوستان شیوخ قاسمی ساحل عمان چارپایان خود را برای چرا به آنجا می‌برند. شیخ یوسف حاکم سابق لنگه تعدادی خرما در آن جزیره کاشته بود که چون شیوخ اطلاع یافتند آنها را برانداختند و جلوی مداخلات او را گرفتند».

توضیحات شیخ شارجه

شیخ شارجه در اثبات مدعای خود سه نامه از حکام لنگه^{۳۰} را همراه توضیحاتی در اختیار مأمور بریتانیا گذارده بود. ما ترجمه آن توضیحات را در زیر می‌آوریم:

«حکام لنگه بنی اعمام ما بودند و اداره لنگه و املاک دیگری را که به قاسمیهای عمان تعلق داشت، در عرض هم بر عهده داشتند و تفاوتی بین این اراضی قائل نبودند. عموی من شیخ عبدالله بن سلطان که حاکم شارجه بود در عین حال بر لنگه هم فرمان می‌راند و این را همه می‌دانند. چون شیخ سعید بن کدیب که عموی پدر من بود وفات یافت پسر او شیخ خلیفه هنوز صغیر بود، لذا امر حکومت را پدرم شیخ خالد بن سلطان بر عهده گرفت و با مادر شیخ خلیفه ازدواج کرد. و آنگاه که شیخ خلیفه به سن رشد رسید پدرم امر حکومت را به او واگذار نمود و در آن موقع به لحاظ شخصی یا از جهت املاک هیچ تفاوتی در میانه وجود نداشت.

واضح است که جزایر سری و ابو موسی و تنب و سیر ابو نعیر همه تابع شیوخ قاسمی عمان بودند. و چون روابط در میان قاسمیها و بنی یاس به خصومت گرائید شیخ ابو ظبی در صدد برآمد تا چارپایانی را که قاسمیها به عادت خود برای چرا به جزیره سری می‌فرستادند از بین ببرد، قاسمیها در آن موقع افراد مسلحی را برای حفاظت جزیره گسیل داشتند، و پس از وفات شیخ خلیفه که شیخ علی به حکومت لنگه و توابع آن رسید اوضاع به همان گونه ادامه یافت و املاک موروثی نیاکان ما به صورت منظم از اسلاف به اخلاف انتقال پیدا کرد. پس از وفات شیخ علی حکومت به شیخ یوسف رسید، در زمان او هم روابط خانوادگی به همان قرار باقی بود و او در اختلافاتی که در میان شیوخ قاسمی با یکدیگر، یا در میان آن شیوخ و شیوخ عمان پیش می‌آمد داور می‌کرد.

و چون شیخ کدیب به حکومت لنگه رسید باز تغییری در روابط سابق پیدا نشد، و پیوند خویشاوندی ما با حکام لنگه برقرار ماند تا آنگاه که ایرانیها بر اثر اعمال زور و اقدامات متجاوزانه ملوکالتجار در جزیره سری پرچم افراشتند و کارها دیگرگون شد و ما نتوانستیم ساکت بمانیم و لذا برای حفظ امنیت عمومی و صلح در آبهای خلیج فارس وارد قراردادهائی با دولت بریتانیا شدیم و اقدام به هیچ عملی را بدون مراجعه به دولت بریتانیا جایز ندانستیم. امید آنکه کارها به صلاح و سامان گراید و ما همه کوشش خود را برای رفع این تجاوز مبذول خواهیم داشت و امیدواریم که به نتیجه برسند».

۷- توضیحات شیخ شارجه روشنائی بیشتری بر مسأله اصالت و اعتبارنامه‌های سه‌گانه می‌افکند. نامه اول که پایه و اساس نامه‌های دوم و سوم نیز همان است منتسب به خلیفه پسر سعید می‌باشد که به گفته شیخ شارجه در هنگام مرگ پدر کودکی بیش نبوده است، خالد بن سلطان از مشایخ قاسمی عمان با بیوه سعید ازدواج کرده و خلیفه صغیر، او را به چشم پدر می‌نگریسته است. برادرزاده خالد به نام حمید بن عبدالله بن سلطان که به مقام شیخی شارجه رسیده بود از اینکه بوسمیطیهای ساکن لنگه اغنام و احشام خود را به جزیره تنب می‌برند و عملاً استفاده از چراگاههای آنجا را در انحصار خود می‌گیرند شکایت می‌کند و از خلیفه می‌خواهد که جلو آنها را بگیرد، خلیفه در پاسخ او است که این نامه را می‌نویسد. وی پس از تسلیت وفات زن شیخ شارجه به شکایت او درباره تنب اشاره می‌کند لیکن هیچ قولی برای جلوگیری از بوسمیطیها نمی‌دهد بلکه یادآوری می‌کند که مردم دبی و عجمان و ام‌القوین و قشم همه برای چرای اغنام و احشام خود از تنب استفاده می‌کنند^{۳۱}.

اما شیخ علی، او هم به هنگام مرگ پدر صغیر بود. وفات شیخ خلیفه را در اکتبر ۱۸۷۴ نوشته‌اند و شیخ علی در نوامبر ۱۸۷۸ یعنی به فاصله چهار سال بدست شیخ یوسف نامی که سرپرستی او را بر عهده داشت به قتل رسید. نامه منتسب به شیخ علی مورخ ۱۳ محرم ۱۲۹۲ مطابق با ۲۸ نوامبر ۱۸۷۷ است. در آن زمان شیخ علی طفلی بیش نبوده و به اغلب احتمال این نامه را شیخ یوسف که سودای قتل و غضب مقام او را در سر داشته نوشته است و البته او در وضعی نبوده است که بخواهد برای خود دشمن تراشی کند و چنین است که از قول شیخ علی در این نامه می‌خوانیم:

«جزیره تنب تابع قواسم عمان است و ما در آنجا ملکی نداریم و جز با رضایت شما کاری نمی‌کنیم و در میان بلاد ما و رعایای ما تفاوتی نیست و از این رو بود که ما جرئت کرده بوسمیطیها را اجازه دادیم تا به آن جزیره بروند و حال که خاطر شما مکدر شده و می‌خواهید جلو آنها را بگیریم این کار را خواهیم کرد و رضایت خاطر شما را حاصل خواهیم نمود^{۳۲}».

لحن مدهانه‌آمیز این نامه و نامه‌ای که بعدها خود شیخ یوسف در جمادی‌الآخر ۱۳۰۱ به همان شیخ حمید بن عبدالله نوشته گویای وضع و حال او است. شیخ یوسف در این نامه

می‌گوید که حاجی ابوالقاسم نماینده کنسول انگلیس در بوشهر پیش او رفته و ادعای شیخ حمید را درباره جزیره تنب با او در میان نهاده است، شیخ یوسف می‌گوید: ما از این جزیره دست برداشتیم تا رضای شما حاصل شود و انشاءالله بوسمیطیها هم که به دنبال علف به آنجا می‌روند مانع شان می‌شویم که نروند^{۳۳}. شیخ یوسف آنگاه به مسائل دیگر می‌پردازد: یکی از بستگان شیخ شارجه بنام موزه دختر عبدالله بن سلطان سهم الارث خود را از ترکه شیخ خلیفه بن سعید مطالبه می‌کرده است و شیخ شارجه می‌خواسته آدمهای خود را برای وصول آن به‌لنگه بفرستد. چنین می‌نماید که شیخ یوسف از این بابت بیمناک بوده است و لذا تأکید می‌کند که شیخ شارجه از فرستادن این افراد خودداری ورزد و وعده می‌دهد که او خود سر فرصت املاکی را که مال شیخ شارجه است خواهد گرفت و در جریان این کشمکشها است که می‌گوید: لنگه مال خود شماست و ما و شمائی در میانه نیست.

۸ - در هر حال تعارفات شیوخ قاسمی لنگه با خویشاوندان خود در ساحل عمان به هر جهت و به هر انگیزه‌ای که بوده لطمه‌ای به حقوق دولت ایران نمی‌زند و در برابر این دولت نمی‌توان به این قبیل اظهارات احتجاج نمود. اصولاً مسأله حاکمیت دولت از مسأله مالکیت که یک نهاد حقوق خصوصی است جدا می‌باشد. ماهیت ادعای شیوخ در مورد جزایر روشن نیست، تکرار می‌کنیم که در مورد ابوموسی هیچ دلیل و مدرکی که مربوط به‌ازمنه پیش از ۱۸۸۷ باشد ارائه نشده و در نامه‌های سه‌گانه منتشر به شیوخ لنگه تنها از تنب سخن رفته است. راجع به تنب هم شیخ شارجه می‌گوید: «نه کسی در آنجا زندگی می‌کند و نه صیادی هست که مالیات پردازد. زمین در آنجا باز است هر وقت باران بیاید علف در آن می‌روید و دوستان شیوخ قاسمی ساحل عمان اجازه می‌یابند که چارپایان خود را برای چرا به آنجا ببرند^{۳۴}». اسناد و مدارکی که ارائه شده نشان می‌دهد که استفاده موقت از تنب برای چرا بر خلاف ادعای شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه مختص به آنان نبوده بلکه مردم دبی و عجمان و ام‌القوین و قشم و لنگه و حتی ابوظبی نیز احشام خود را به آنجا می‌فرستاده‌اند. کوتاه‌سخن همان است که خود شیخ شارجه در مورد تنب گفته: «زمین در آنجا باز است» و نیز شیخ دبی در پاسخ مراجعه نماینده بالیوز خلیج فارس گفته است: «این جزایر مال دریا است و اختصاص به‌احدی ندارد». استفاده از اراضی باز که مالک خاص ندارد مطابق موازین فقهی اسلامی، برای همه مجاز است. بردن گاو و گوسفند برای چرا در بیابان و زمینی که مختص کسی نیست و با نزول باران علف و سبزه در آن روئیده است موجب تملک نمی‌شود.

پایان سخن

در پایان سخن باید یک‌بار دیگر تکرار کنیم که در این بحث ما به‌دلایل و مدارکی که ممکن است از سوی ایران ارائه شود نپرداخته و به بررسی آنچه از طرف مقابل مطرح گردیده است اکتفا نموده‌ایم. همچنین از قرارداد ۱۹۷۱ و اثرات حقوقی مترتب بر آن و امتیاز نفتی که پیش از آن

قرارداد از سوی شیخ شارجه به گروه کمپانی بیوتس (Butes) اعطا شده بود و اصلاحات و تغییراتی که در آن امتیازنامه منظور گردید تا قابل قبول برای ایران باشد و پروتکل‌های مربوط به آن و توافقاتی که در اجرای آنها در طی سالهای پس از ۱۹۷۱ تاکنون بعمل آمده است چیزی نگفته‌ایم. در خصوص وقایع تاریخی نیز که با این بحث ارتباط دارد تجزیه و تحلیلهای خود را بر اساس روایتهای رسمی مصادر انگلیسی مبتنی ساخته‌ایم. هنوز مطالعه و تحقیق مستقلی راجع به ماجرای استقرار نیروهای بریتانیا در خلیج فارس و سلطه دوست‌ساله آنها انجام نگرفته است. مصادر رسمی مانند لوریمر و اسناد اداره سیاسی سرّی حکومت هندوستان بی‌گمان بسیاری از حقایق را ناگفته گذاشته و بسیاری را بصورتی که با سیاست وقت دولت بریتانیا وفق بدهد روایت کرده‌اند. در آن بخش از مطالب هم که از کتاب حمدی اعظمی آورده‌ایم به نقل و ترجمه او اعتماد نموده‌ایم و اگر احیاناً او پاره‌ای از اسناد را نادیده گرفته و از آوردن آنها خودداری ورزیده باشد لاجرم ما نیز از او تبعیت کرده‌ایم. شاید یکی از دانشجویان ایرانی در لندن همت کند و کتاب حمدی را با اصل اسناد تطبیق دهد و کم و کاستیها یا انحرافات احتمالی او را روشن گرداند.

آیا می‌توان امیدوار بود که آن مشاوران و پژوهشگران حرفه‌ای که مشاطگی این دعوی فرعون را بر عهده گرفته‌اند مشایخ عرب را از حقیقت امر بی‌گهانند و از آنان بخواهند که یک‌بار دیگر، دور از جنجالهای سیاسی، از سر انصاف در مدارک و اسناد خود بنگرند؟ و آیا می‌توان از دولتمردان امارات متحده عربی متوقع بود که دایه‌های مهربانتر از مادر را سر جای خود بنشانند و آتش‌افروزان و ماجراتراشان دور و نزدیک را از ادامه تحریکات و هوچیگریها بازدارند؟ شگفتا در دورانی که برادران عرب پس از پنجاه سال تحمل کشتارها و سرکوبها و زجرها و در بدریها با اسرائیل سر میز مذاکره می‌نشینند و دست همدیگر را می‌فشارند از مذاکره و تبادل نظر با ایرانیها سر باز می‌زنند و حال آنکه می‌دانند این گره جز به سرانگشت تدبیر و شکیبائی گشودنی نیست.

پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها:

۱ - کتاب حمدی صفحه ۸.

۲ - کتاب حمدی صفحه ۲۵ به نقل از گزارش وزارت هندوستان مورخ ۲۴ اوت ۱۹۲۸:

۳- پرتقالیها کمی پس از دست یافتن به دریای هند یعنی در حدود ۱۵۰۷ هرمز و بحرین را گرفتند و در ۱۶۲۲ نیروهای ایران به کمک انگلیسیها آنها را از خلیج فارس بیرون راندند. شرح این داستان را از زبان مورخ ایرانی معاصر در کتاب عالم آرای عباسی تحت عنوان «تفصیل فتح و تسخیر هرموز - لشکر فرستادن بر سر پرتقالیه فرنگیه» می توان دید. قدری شیرازی شاعر آن دوران نیز در دو مثنوی یکی بنام «گشم نامه» و دیگری به نام «جرون نامه» داستان تسخیر قشم و هرمز را به رشته نظم کشیده است. (مراجعه شود به مقاله عباس اقبال، مجله یادگار سال چهارم شماره چهارم) همچنین در باب پرتقالیها و فعالیتهای آنها مراجعه شود به مجمع التواریخ میرزا محمدخلیل مرعشی صفحه ۳۳ زیر عنوان «ورود فرقه فرنگان به دریای هند و سواحل آن».

۴ - مأموریت ژنرال گاردان در ایران ترجمه عباس اقبال ۱۳۶۲ صفحه ۱۰۵.

۵ - این نام مخفف جلفار است. ابن ماجد ملاح معروف عرب که در مائندی واقع در شمال ماداگاسکار به واسکودوگاما دریانورد پرتغالی پیوست و او را به دریای هند راهنمایی کرد (۱۴۹۸) اهل رأس الخیمه (جلفار) بود. وی درباره وطن خود گوید:

رعی الله جلفاراً ومن قد نشابها واسقی ثراها واكف متتابع
بها من اسود البحر كل مجرب وفارس یم فی الشدائد بارع

پرتقالیها کمی پس از دست یافتن به دریای هند یعنی در حدود ۱۵۰۷ هرمز و بحرین را گرفتند و در ۱۶۲۲ از خلیج فارس بیرون رانده شدند.

۶ - J. B. KELLY; Britain and the Persian Gulf (1795-1880), p. 18.

۷ - لوریمر جلد اول بخش اول صفحه ۶۳۲.

۸ - برای اطلاع بیشتر از تفصیل ماجرای سرکوب قواسم مراجعه شود به لوریمر جلد اول، بخش اول، فصل یکم، صفحه ۱۸۰ تا ۱۸۵ (سنوات بین ۱۸۱۰-۱۷۹۸) و صفحه ۱۹۷ تا ۱۹۹ (سنوات بین ۱۸۳۶-۱۸۱۱).

۹ - *Precis of the Affairs of the Persian Coast and Islands (1854-1904) Political and Secret Dept. Reg. No. C/248.*

از این مجموعه بعدها تحت عنوان «مجموعه استناد سیاسی سری» یاد خواهیم کرد.

۱۰ - *Various attempts made to establish Persian influence in the Persian Gulf, 1887-1905.*

۱۱ - آنچه در بالا آوردیم ترجمه اهم مطالبی است که در بندهای ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ از «خلاصه جریانات مربوط به سواحل ایران و جزایر از ۱۸۵۴ تا ۱۹۰۴» ذکر شده است. عنوانها را ما در ترجمه افزوده ایم.

۱۲ - نامه وزارت خارجه ایران و پاسخ نمایندگی بریتانیا که در متن بالا از آن سخن رفته همان یادداشت مورخ ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۰۵ نمره ۲۶ و جویبه مورخ ۵ شهر رجب سند ۳۰۵ است که سواد آنها را مؤلف کتاب بحرین و مسائل خلیج فارس در صفحه ۵ - ۱۲۴ آن کتاب به نقل از مجموعه اسناد دولتی شماره ۶۱۸۰ ایران آورده است. ما عبارت فارسی جویبه بریتانیا را نیز نقل می کنیم زیرا که استدلال آن دولت در مورد جزایر تنب و ابوموسی و سری عیناً یکی بوده است:

«این مسئله درست است که نایب‌الحکومه‌های بندرلنگه ریاست جزیره سری را می‌نموده‌اند و لیکن نه این است که چون حاکم بندر مزبور بوده حکومت جزیره سری را می‌نموده‌اند بلکه چون از مشایخ جاسمی بوده در آن جزیره فرمان‌روائی داشته‌اند. دور نیست که دولت علیه ایران ملتفت باشد که مشایخ جاسمی در بندرلنگه از جانب ایران نایب‌الحکومه بوده‌اند، مشایخ جاسمی حق موروثی و روایتی در جزیره سری داشته‌اند...»

Precis of the Affairs of the Persian Coast and Islands (1854-1904) Political _ ۱۳
Secret Dept. Reg. No. C/248 p.

۱۴ - کتاب حمدی صفحه ۴۲

(FO 371/8941, Persia, From Sir P. Loraine to FO No. 162, 30 May 1923).

۱۵ - کتاب حمدی صفحه ۴۲

(FO 371/8941, British Residency, Bushire No. 11/85, 6 March 1926 to Sir Loraine.

۱۶ - کتاب حمدی صفحه ۴۵

(FO 371/13070 FO, Lord Cushendon to Sir Clive, 7 November 1928 No. 528).

۱۷ - کتاب حمدی صفحه ۴۷

(FO 371/13070, FO. Lord Cushindon to Sir R. Clive, 7 November 1928 No. 528).

۱۸ - کتاب حمدی صفحه ۵۰

(FO 371/13070, FO. Memorandum, Regarding Defence of Abu Musa and Tumb against Persian Aggression, 23 October 1928)

۱۹ - کتاب حمدی صفحه ۶۲

(FO 371/13721 Persia from Sir R. Clive to Mr. A. Henderson Tehran, 3, August 1929. No. 454.)

LORIMER; Gazetteer of the Persian Gulf; vol. 1. p. 631 «It was the decline of Persian influence in the Gulf after the death of Nadir Shah that in the end brought the Qawasims upon the general scene.»

۲۱ - میرزا محمدخلیل مرعشی، مجمع‌التواریخ به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، صفحه ۳۸.

۲۲ - محمدجعفر خورموجی؛ حقایق‌الاجبار ناصری، صفحه ۱۶۴ و محمدعلی سدیدالسلطنه کبابی؛ بندرعباس و خلیج فارس، صفحه ۱۹۹.

۲۳ - این نقشه که حمدی به آن در صفحه ۲۷ کتاب خود اشاره کرده است در سال ۱۸۸۶ بوسیله شعبه اطلاعات وزارت جنگ بریتانیا تهیه شده بود. سر درامند وولف SIR DRUMMUND WOLF وزیرمختار انگلیس در تهران بموجب دستور شماره ۶۴ مورخ ۲۲ ژوئن ۱۸۸۸ دولت متبوعه خود نسخه آن نقشه را برای نهرالدین شاه فرستاد و نسخه‌ای دیگر از آن به درخواست وزیرمختار ایالات متحده امریکا در اختیار آن دولت قرار داده شد. در تاریخ ۷ سپتامبر ۱۸۸۸ وزیرمختار انگلیس طی نامه شماره ۱۷۶ به وزیر خارجه لرد

سالیسبوری اطلاع داد که تسلیم نقشه به ایران نتایج غیرمنتظره‌ای را به بار آورده است چه اعلیحضرت پادشاه ایران آن را دلیل قاطعی بر واهی بودن ادعای شیوخ در مورد جزایر تلقی می‌کند، وزیر خارجه انگلیس پس از این جریان بخشنامه‌ای صادر کرد که هیچ نقشه‌ای بدون اجازه او به دولتهای دیگر داده نشود. معذک نقشه مزبور یکبار در سال ۱۸۹۱ و بار دیگر در ۱۸۹۸ تجدید چاپ شد، در چاپهای جدید هم تغییری در رنگ جزایر مورد بحث داده نشده است.

۲۴ - کتاب حمدی صفحه ۳۵

(FO 371/13009, Tehran, Telegram to Viceroy, 28 April 1904, p. 2559/04).

۲۵ - حشرین مکتوم از ۱۸۵۹ تا ۱۸۸۶ شیخ دبی بود، مراجعه شود به

LORIMER; GAZETTEER OF THE PERSIAN GULF VOL. 1. p. 774 (Calcutta, 1915).

۲۶ - ثوینی بن سعید بن سلطان امام مسقط که در ۱۲۷۳ به حکومت رسید و در ۱۲۸۳ کشته شد.

۲۷ - در صفحه ۵۷ کتاب حمدی روایت کوتاه شده‌ای از یک نامه شیخ خلیفه مورخ ۲۰ رمضان ۱۲۸۹ آمده که مضمون آن با نامه مورخ ۱۲ رمضان ۱۲۸۸ یکی است. این نامه را حمدی از روی ترجمه انگلیسی دوباره به عربی برگردانده است. به نظر ما اصل هر دو نامه یکی بیش نیست.

۲۸ - در صفحه ۵۷ کتاب حمدی نامه‌ای به تاریخ ۱۳ محرم ۱۲۹۴ به شیخ علی نسبت داده شده که آن هم از روی ترجمه انگلیسی به عربی برگردانده شده است. به نظر ما اصل این نامه نیز همان نامه مورخ ۱۳ محرم ۱۲۹۲ است. علاوه بر تطابق روز و ماه دو نامه مضامین آنها هم متحد است.

۲۹ - درباره شیخ خلیفه و شیخ علی و شیخ یوسف که این نامه‌ها منسوب به آنان است اطلاعات زیر را با استفاده از نوشته لوریمر (جلد اول، بخش دوم، صفحه ۶-۲۰۶۳) می‌آوریم: شیخ خلیفه بن سعید در اکتبر ۱۸۷۴ وفات یافت و فرزندش شیخ علی به جای او نشست. ولی چون هنوز خردسال بود کارها به دست دیگران افتاد. وزیر او حاجی محمدحسن خان بود که چون از عهده وصول مالیات مقرر برنیامد خانه‌اش را مصادره کردند. در نوامبر ۱۸۷۸ اتباع شیخ یوسف نامی بر شیخ علی تاختند و او را از پای درآوردند. شیخ یوسف را شیخ خلیفه برای سرپرستی فرزندش علی برگزیده بود. حکومت لنگه از طرف دولت ایران به نصیرالملک شیرازی واگذار شد و شیخ یوسف نائب‌الحکومه لنگه گردید. در آوریل ۱۸۸۵ شیخ یوسف به دست یکی از خویشاوندان خود به نام شیخ قزیب به قتل رسید. آنگاه شاهزاده محمدحسین میرزا که به حکومت بندرعباس و لنگه برگزیده شده بود به محل آمد و شیخ قزیب را بعنوان نائب‌الحکومه لنگه منصوب کرد و مالیات سالانه آنجا به یکصد و نود هزار قران مقطوع شد. در سپتامبر ۱۸۸۷ شیخ قزیب به دست سرتیپ احمدخان بازداشت و به بوشهر اعزام گردید. او را بند نهادند و به تهران فرستادند. در این تاریخ لنگه جزو حکومت بنادر خلیج فارس درآمد و یک ساخلوی مرکب از ۲۰۰ سرباز در آنجا استقرار یافت.

۳۰ - آن سه نامه به ظن قریب به یقین همین نامه‌هایی است که ما در باب آنها سخن داریم.

۳۱ - «ثم الكتاب الثانی الذی ذکرته فیه عن سیر البوسمیط الی طنّب، اخی البوسمیط رعیتک وهم فشوفه لکن یکون تمنع مثل راعی ادبی وعجمان وام القیوبین واهل باسیدو لأن هؤلاء کلهم یعبرون ذلك المكان والّا ابوسمیط کما ذکرنا فشوفه».

۳۲ - ثم لا يخف جنابك عرفت من طرف الجماعة ألبوسميطة مرادك تمنعهم عن يعبرون الى جزيرة طنبة ويخربون فيها من سبب ان الجزيرة المذكورة ملككم وقد كثر فيها المراسلات بينكم وبين المرحوم الوالد خليفه وانه منع الجماعة عن يعبرون فهذا حقيقة وقد تحقق عندنا ان جزيرة طنبة تبع قواسم اعمان ولا لنا فيها ملك ولا اعتراض الا برضاكم ومن سبب ذلك جعلنا البلدان والرعايا واحدة ومن باب الجراة اذنا لهم ايعبرون فلان تكدر خاطرک ومرادک تمنعهم سوف تمنعهم ولا يكون خاطرک الا راضی».

۳۳ - «وصل الينا الحاج ابوالقاسم وكيل السرکار واخبرنا في دعواک من طرف جزيرة طنبة وفي الحقيقة ان الجزر لکم يا قواسم اعمان ونحن حظينا يدنا عليها مغتتمين رضاك وعلى ان الحال وایاک واحد فالأما کرهت فسیلنا فيها وتعب الجماعة ال بوسميطة فيها لاجل الحشيش انشاء الله تمنعهم والحال وایاک واحد».

۳۴ - این حرفها را مأمور نمایندگی سیاسی انگلستان در خلیج فارس که با شیخ صقر بن خالد در ژانویه ۱۸۸۸ مذاکره کرده است از قول او می نویسد:

«اما بالنسبة لجزيرة طنبة فانه يقول بانه لا يسكنها احد ولا يوجد هناك من الصيادين من يدفع الضريبة والارض هناك مفتوحة ويظهر العشب فيها عندما يسقط المطر على الجزيرة وبموافقة الشيوخ القواسم لساحل عمان يسمح لاصدقائهم باخذ ماشيتهم الى الجزيرة للرعى».

(کتاب حمدی صفحه ۵۵)

(این مقاله کوتاه شده از نوشته مفصل تری است. نویسنده بخشهایی از آن را حذف کرده است تا بتواند در یک شماره از مجله جا بگیرد و امید می رود که متن کامل آن به صورت رساله مستقلی چاپ شود.)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سررسید نامه سال ۱۳۷۳ خورشیدی
همراه با متن کامل دیوان خواجه شمس الدین
محمد حافظ شیرازی (غزلیات، قطعات، قصائد و رباعیات)

و سررسیدهای دیگر ... در آگهی بعد!

طرح و نشر کارنگ ، تلفن: ۶۴۰۶۱۸۳۰